



انگلیس و سیاست موازنه قدرت در منطقه خلیج فارس در دوره پسابرگزیت

سید مهدی حسینی متین^۱

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

درجه مقاله: علمی-پژوهشی

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۱۲/۰۸

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۰۴/۲۴

^۱. دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه تهران smhmatin@gmail.com

چکیده

دولت انگلیس برای نخستین بار پس از دهه ۱۹۷۰ میلادی و طی چندسال اخیر به ویژه پس از آغاز فرآیند خروج از اتحادیه اروپایی موسوم به «برگزیت»، اقدامات و کنش‌های متمایزی نسبت به گذشته در منطقه خلیج فارس انجام داده است که با الگوی رفتاری این کشور از سال ۱۹۶۹ مبنی بر «خروج از شرق سوئز یا خلیج فارس» تاکنون، فاصله داشته و حاکی از نوعی تحول در سیاست خارجی این کشور نسبت به این منطقه است. لذا پرسش مهم این پژوهش این است که علت عمده این تغییر رویکرد و تغییر الگوی رفتاری انگلیس چیست؟ نوشتار حاضر بر این فرضیه استوار است که «علت اصلی رفتارهای اخیر انگلیس نگرانی از ایجاد «خلأ قدرت» و پیگیری نوعی «سیاست موازنه قدرت» در چارچوب راهبرد «بریتانیایی جهانی» در منطقه است.

روش پژوهش به کارگرفته شده در نوشتار حاضر توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر کاربست مفاهیم برگرفته شده از نظریه نواقع‌گرایی در روابط بین‌الملل است که به نظر می‌رسد در این‌جا کارآیی بیشتری نسبت به سایر نظریه‌ها دارد. براین اساس، ابتدا تمام اطلاعات و داده‌های موجود در مورد موضوع شامل منابع نوشتاری، کتابخانه‌ای، اینترنتی، مقالات و اظهارات مقامات رسمی جمع‌آوری و سپس در راستای پشتیبانی از فرضیه اصلی نوشتار کنونی و در چارچوب نظری ارائه شده، مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرند. نتیجه بررسی‌های صورت گرفته حاکی از آن است که انگلستان در دوره جدید با تکیه بر ادراکات خود از شرایط حساس منطقه استراتژیک خلیج فارس و با احساس خطر از خلأ قدرت ناشی از کاهش حضور آمریکا، در صدد است با پیشبرد سیاست موازنه قدرت نقش فعالانه‌ای در تحولات و معادلات این منطقه برعهده داشته باشد.

• واژگان کلیدی

موازنه قدرت، خلأ قدرت، سیاست خارجی، نظام بین‌الملل، بریتانیا و خلیج فارس.

کلیات بحث

کنش‌های سیاست خارجی واحدهای سیاسی در نظام بین‌الملل ناشی از محاسباتی است که آن‌ها برای تأمین امنیت و منافع خود انجام می‌دهند و به همین ترتیب، واکنش آن‌ها نیز براساس ادراکشان از محیط و براساس میزان تهدیدی است که از محیط پیرامونی نسبت به امنیت و منافع خود دریافت می‌کنند. لذا کنش و واکنش واحدهای سیاسی در روابط بین‌الملل از آن‌ها یک بازیگر خردمند را به ذهن تداعی می‌کند که تصمیمات و رفتارهای خود را براساس محاسبات نسبتاً دقیق انجام می‌دهند.

براین اساس، نگاهی به الگوهای رفتاری سیاست خارجی انگلیس نشان می‌دهد که این کشور که از سده‌های گذشته همواره یکی از بازیگران اصلی نظام بین‌الملل به‌ویژه در نظام فرعی منطقه‌ای خلیج فارس بوده، در شرایط نوین منطقه‌ای رفتارهای جدیدی را نسبت به این منطقه در پیش گرفته‌است. این کشور در چندسال اخیر اقدام به تأسیس و تقویت پایگاه‌های نظامی، گسترش مبادلات تجاری (امضای موافقت‌نامه‌های تجارت آزاد)، امضای قراردادهای سرمایه‌گذاری درازمدت، موافقت‌نامه‌های فروش تسلیحات، مبادلات شهروندان بدون روادید و مانند آن در این منطقه نموده‌است که از اهمیت شایان توجهی برخوردارند. مهم‌تر این‌که، این‌گونه از کنش‌ها با سیاست رسمی انگلیس از سال ۱۹۶۹ تاکنون که بر مبنای «خروج از شرق سوئز یا خلیج فارس» استوار بوده‌است، فاصله دارد. ضمن این‌که، این اقدامات و کنش‌های انگلیس در شرایطی صورت می‌گیرد که بریتانیا از ژانویه ۲۰۲۰ از اتحادیه اروپا جدا شده و هنوز با گذشت چندسال نتوانسته‌است روابط پایدار و مطمئنی با آن اتحادیه برقرار سازد. لذا هم‌زمانی خروج انگلیس از اتحادیه در چارچوب فرآیند سیاسی موسوم به برگزیت و نقش‌آفرینی فعال‌تر در منطقه خلیج فارس که حاکی از نوعی تحول در الگوی رفتاری سیاست خارجی انگلیس نسبت به منطقه خلیج فارس در مقایسه با گذشته‌است، این پرسش مهم را فراروی متخصصین سیاست خارجی و روابط بین‌الملل قرار می‌دهد که علت عمده این تغییر رویکرد انگلیس چیست؟

فرضیه‌اصلی این نوشتار این است که «علت اصلی تغییر رفتار انگلیس نگرانی از ایجاد «خلاقدرت» و پیگیری نوعی «سیاست موازنه قدرت» در چارچوب راهبرد «بریتانیایی جهانی»^۱ در منطقه است. به تعبیر روشن‌تر، در شرایط کاهش حضور آمریکا (سیاست موسوم به چرخش به آسیا)^۲ و با چالش‌های

¹. Global Britain

². Pivot to Asia

فراروی تأمین منافع درازمدت غرب در منطقه در اثر این تحول، بریتانیا نسبت به این موضوع به‌شدت احساس نگرانی کرده و با بهره‌برداری از فرصتی که خروج از محدودیت‌های سیاسی اتحادیه اروپا برای این کشور مهیا ساخته، در صدد برآمده است تا با ایفای نقش فعال‌تر و با توسل به نوعی سیاست «چرخش به خلیج فارس»^۱، در پی استقرار نوعی «توازن قدرت جدید» در منطقه باشد که خود در آن نقش موازنه دهنده را ایفا کند. بررسی کم و کیف این موضوع، محور اصلی پژوهش حاضر و مباحث آن را تشکیل می‌دهد.

به‌عنوان مقدمه بحث می‌توان ادعا نمود که رفتارهای نوین سیاست خارجی انگلیس پس از خروج از اتحادیه به‌ویژه در منطقه خلیج فارس را می‌توان براساس نظریه یا رهیافت نوواقع‌گرایی در روابط بین‌الملل مورد تحلیل قرار داد. هرچند نظریه ساختارگرایی کنت والتز بیش از همه یک نظریه سیاست بین‌المللی است و خود وی نیز بر همین موضوع تأکید کرده‌است اما با توجه به تأثیر ساختار بر سیاست خارجی واحدهای سیاسی، می‌توان از این نظریه به‌عنوان مبنای اصلی بحث بهره‌برداری نمود. لذا روش پژوهش نوشتار حاضر توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر کاربست مفاهیم برگرفته شده از نظریه ساختارگرایی است. براین اساس، ابتدا تمام اطلاعات و داده‌های موجود در مورد موضوع شامل منابع نوشتاری، کتابخانه‌ای، اینترنتی، مقالات و اظهارات مقامات رسمی جمع‌آوری و سپس در راستای پشتیبانی از فرضیه اصلی نوشتار کنونی و در چارچوب نظری ارائه شده، مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرند. هم‌چنین، در این زمینه اسناد بالادستی دولت انگلیس از جمله سند «استراتژی امنیت ملی سال ۲۰۱۵» و نیز سند کلان و ملی موسوم به «بریتانیای جهانی در عصر رقابت‌ها؛ بازنگری در سیاست‌های به‌هم پیوسته امورخارجی، توسعه‌ای، دفاعی و امنیتی» (۲۰۲۱) در کنار اظهارات رسمی و منابع غیررسمی مورد تحلیل و بررسی قرار خواهد گرفت. اما قبل از آن، ضروری است به‌طور فشرده به چارچوب نظری این مقاله که مبنای پیشبرد مباحث آن است، اشاره شود.

چارچوب نظری

از آن‌جا که کنش واحدهای سیاسی در مقابل رویدادها و پدیده‌های امنیتی مختلف درحقیقت واکنشی به ادراک آن‌ها نسبت به تهدیدی است که فراروی خود حس می‌کنند، لذا ضرورت دارد که کنش سیاسی جدید دولت انگلیس در رابطه با خلیج فارس نیز در این چارچوب فهم و ادراک گردد. به‌عبارت روشن‌تر، دولت انگلیس تحت تأثیر متغیر یا متغیرهایی چنین تصمیمی گرفته است که لازم

^۱. Pivot to Persian Gulf

است به‌عنوان یک پدیده علمی شناسایی و مورد تحلیل قرار گیرد. در همین راستا، شایان توجه است که این کشور در چندسال اخیر اقدام به تأسیس و تقویت پایگاه‌های نظامی در این منطقه، گسترش مبادلات تجاری (امضای موافقت‌نامه‌های تجارت آزاد)، امضای قراردادهای سرمایه‌گذاری درازمدت، موافقت‌نامه‌های فروش تسلیحات، مبادلات شهروندان بدون روادید و مانند آن نموده است که از اهمیت قابل توجهی برخوردارند. اما ابتدا لازم به توضیح است که این رفتار انگلیس را می‌توان در قالب هر دو رویکرد واقع‌گرایی و نواقح‌گرایی سیاست بین‌الملل بررسی نمود؛ زیرا در مقایسه با سایر نظریه‌ها، مفهوم «قدرت» به‌طور عمده قلب این دو رویکرد نظری را تشکیل می‌دهد (Kapitonenko, 2022A: 78). هر چند باید بلافاصله افزود که اهمیت مفهوم قدرت امروز بسیار فراتر از یک پارادایم خاص است به‌گونه‌ای که می‌توان گفت جزو ماهیت روابط بین‌الملل شده و تصور عرصه سیاست بین‌الملل بدون مفهوم قدرت ممکن نیست. باوجود این، به منظور تأکید و تمرکز بر یک چارچوب نظری خاص و افزایش توان تحلیلی بحث، مناسب‌تر آن است که این موضوع در چارچوب رویکرد نواقح‌گرایی یا ساختارگرایی^۱ مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد که براساس نظرات کنت والتز^۲، بیشتر بر روی مفهوم نظام و نظام بین‌الملل تأکید می‌ورزد (Waltz, 1979:76) و این مفاهیم نیز پایه‌های اصلی بحث حاضر را تشکیل می‌دهند. هر چند نظریه ساختارگرایی کنت والتز بیش از همه یک نظریه سیاست بین‌المللی است و خود وی نیز برای این موضوع تأکید کرده است اما با توجه به اهمیت دو موضوع زیر می‌توان از این رهیافت در تحلیل و بررسی رفتارهای سیاست خارجی کشورها استفاده کرد:

یکم، از آن‌جا که والتز معتقد است ساختار نظام بین‌الملل اثر محدود کننده بر رفتارهای واحدها دارد (مشیر زاده، ۱۳۹۹:۲۴)، پس دست‌کم می‌توان نتیجه گرفت که در نهایت ساختار بر سیاست خارجی واحدهای سیاسی اثرگذار است.

دوم، میزان و توانایی اثرگذاری ساختار بر انواع قدرت‌ها و بازیگران نظام مسئله مهمی است؛ زیرا قدرت تأثیرگذاری یک ساختار بر رفتار قدرت‌های بزرگ یا بازیگران اصلی نظام با میزان اثرگذاری آن بر رفتار بازیگران متوسط و کوچک تفاوت دارد و اثرات آن بر قدرت‌های بزرگ که خود شکل‌دهنده ساختار هستند، کمتر خواهد بود (حسینی متین، ۱۳۸۹، الف: ۵۶).

^۱ Neorealism (Structuralism)

^۲ Kenneth Waltz

سوم، سیاست خارجی بازیگران و واحدهای سیاسی در خلأ شکل نمی‌گیرند بلکه تحت تأثیر یک سری عوامل و متغیرهای ثابت و متحول از جمله ساختار نظام بین‌الملل و نظام‌های فرعی منطقه‌ای و منافع ملی و موقعیت جغرفیایی و تاریخی و مانند آن‌ها است.

لذا به نظر می‌رسد که می‌توان از این نظریه به‌عنوان مبنای اصلی بحث حاضر بهره‌گیری نمود و الگوی رفتاری سیاست خارجی انگلیس در منطقه خلیج فارس را مورد کنکاش و بررسی قرارداد. باوجود این، برای روشن شدن بیشتر موضوع باید افزود که این ادعا به این معنا نیست که سایر نظریه‌های سیاست بین‌الملل از قابلیت به‌کارگیری برخوردار نیستند بلکه به نظر می‌رسد نظریه نوواقع‌گرایی برای پیشبرد فرضیه این بحث از قابلیت پاسخ‌گویی بهتر و مناسب‌تری برخوردار است و به ما در فهم علل و متغیرهای دخیل در شکل‌گیری رفتارهای سیاست خارجی انگلیس در دوره جدید نسبت به منطقه کمک می‌کند. از سو دیگر، دو مفهوم دیگر مرتبط با نظام بین‌الملل یعنی موازنه قدرت و خلأ قدرت در نظریه واقع‌گرایی نیز مورد توجه بوده و مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرند که در این‌جا از آن‌ها نیز استفاده می‌شود. لذا برای تبیین بهتر موضوع مورد بحث، ذیلاً به سه مفهوم کلیدی و به‌هم پیوسته پیش‌گفته در این زمینه اشاره می‌شود:

یکم) سیستم (نظام) فرعی منطقه‌ای^۱: به‌طور کلی سیستم به کنش متقابل میان دولت‌ها به‌عنوان واحدهای سیاسی اصلی سیاست بین‌الملل اطلاق می‌شود (فالتزگراف و دوئرتی، الف: ۱۳۸۹:۸۶). به‌عبارت دیگر، در یک محیط بین‌المللی در اثر مجموعه‌ای از کنش‌های متقابل میان واحدهای سیاسی برای پیگیری منافع ملی هر یک از آنها در شرایط آناشری و به‌طور ناخودآگاه، وضعیت به‌هم پیوسته‌ای شکل می‌گیرد که به آن سیستم یا نظام بین‌المللی^۲ گفته می‌شود (Kapitonenko, 2022B:39). به همین ترتیب، در سطوح پایین‌تر و در هر یک از مناطق مختلف ژئوپلیتیکی جهان نیز در اثر رفتارهای متقابل بازیگران اصلی یک منطقه (اعم از بازیگران درون منطقه‌ای یا برون منطقه‌ای) سیستم در حد محدودتر ایجاد می‌شود که به آن سیستم فرعی منطقه‌ای اطلاق می‌شود. از ویژگی‌های مهم و بارز یک سیستم، شکل‌گیری ناخودآگاه آن است که آن را با مفهوم «جامعه بین‌المللی»^۳ که تلاش آگاهانه برای رسیدن به اهداف و آرمان‌های مشترک جامعه بشری از سوی دولت‌هاست، متفاوت می‌سازد.^۴

^۱. Regional (sub) System

^۲. International System

^۳. International Society

^۴. برای نمونه، مجموعه رفتارها و رقابت‌های سیاسی بین آتن و اسپارت در یونان باستان که هر یک دیگری را تهدیدی علیه خود تلقی و در نهایت منجر به جنگ‌های پلوپونز بین آن‌ها شد، یک سیستم اروپایی مبتنی بر موازنه قدرت گفته می‌شود.

دوم) موازنه قدرت^۱: در نظریه‌های خردگرا در روابط بین‌الملل به‌طور کلی فرض بر این است که دولت‌ها به‌عنوان بازیگران اصلی نظام بین‌الملل (Kapitonenko, 2022C:8) به‌طور مدام می‌کوشند توانایی‌های خود را برای تأمین امنیت و در نتیجه پیشبرد منافع ملی در چارچوب موازنه قدرت افزایش دهند. لذا، رفتارهای سیاست خارجی واحدهای سیاسی ناشی از محاسباتی است که آن‌ها برای تأمین امنیت و منافع خود انجام می‌دهند. یکی از مفاهیم اصلی که در خصوص مطالعه سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ و نیز قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای و به‌ویژه ازسوی نظریه‌پردازان نواقوع‌گرا به‌کار می‌رود، مفهوم «موازنه قدرت» است. تعاریف مختلفی از اصطلاح موازنه قدرت ارائه شده است که از تلقی آن به‌عنوان یک سیستم بین‌المللی (با تکیه بر توزیع قدرت) تا یک سیاست خاص برای تغییر شرایط بازیگران و حتی برقراری صلح را شامل می‌شود. این مفهوم در ادبیات روابط بین‌الملل به‌طور عام برای ارزیابی شرایط توزیع قدرت میان دو یا چند بازیگر بزرگ جهانی یا منطقه‌ای به‌کار می‌رود (Klieman, 2015A:5). به‌عبارت روشن‌تر، مفهوم موازنه قدرت به‌طور کلی به یک وضعیت خاص و تعادل بین نیروها و توانایی‌های بازیگران در سطح بین‌المللی و در واقع، به نتیجه فعالیت‌های صورت گرفته جهت برقراری موازنه^۲ معطوف است (Klieman, 2015B:5). بازیگران و کنش‌گران دولتی به‌عنوان اعضای اصلی نظام بین‌المللی به‌جامانده از دوره وستفالی (۱۶۴۸) معمولاً به دو صورت سعی در تغییر یا بازتعديل^۳ موازنه قدرت به سود خود دارند: توسل به اقدامات داخلی مانند پیشرفت‌های علمی و صنعتی با تکیه بر توانایی‌های داخلی و یا انجام اقدامات خارجی مانند تشکیل اتحادها و ائتلاف‌ها. به‌عبارت دیگر، شروع جنگ‌ها و شکل‌گیری ائتلاف‌ها به‌طور عمده برای تغییر در موازنه قدرت صورت می‌گیرند (Kapitonenko, 2022D:8) و واحدهای سیاسی به‌طور عمده ساده‌ترین راه تغییر موازنه را از طریق اقدامات مختلف نظامی و امنیتی در عرصه خارجی مانند ائتلاف و اتحاد و همکاری‌های نظامی و امنیتی تشخیص می‌دهند (حسینی متین، ۱۳۹۶، ب:۵).

سوم) خلأ قدرت^۴: مفهوم یا اصطلاح مهم دیگری که ارتباط تنگاتنگی با مفهوم موازنه قدرت دارد و در توصیف رفتار کشورهای بزرگ به‌کار می‌رود، مفهوم "خلأ قدرت" یا "خلأ استراتژیک" است. این اصطلاح در روابط بین بازیگران به وضعیتی اشاره دارد که در یک سیستم یا نظام منطقه‌ای یا بین‌المللی؛ عقب‌نشینی (شکست)، خروج یک‌جانبه و با محاسبه هزینه-فایده، بی‌میلی و بی‌توجهی

¹. Balance of Power

². Balancing

³. Rebalancing

⁴. Power Void (Power Vacuum)

برای مداخله از سوی یک قدرت برتر منطقه‌ای یا جهانی^۱ منجر به برهم خوردن توازن قدرت^۲ در آن سیستم یا منطقه شده و در نهایت نوعی آشوب و بی‌نظمی را ایجاد می‌کند که خود می‌تواند بالقوه زمینه‌ساز مناقشات میان بازیگران و بی‌ثباتی در آن منطقه گردد (Cohen, 2020A). آنچه در این وضعیت مهم است این است که در چنین شرایطی، خلأ به‌طور طبیعی گرایش به پر کردن دارد و یا به-عبارتی، خلأ قدرت برای مدت زمان طولانی نمی‌تواند دوام بیاورد. لذا بازیگران اصلی نظام به‌ویژه قدرت برتر و بازیگران قوی‌تر می‌کوشند با اتخاذ تدابیری آن خلأ را پر کنند تا نه تنها از ایجاد آشوب و بی-نظمی احتمالی جلوگیری نمایند بلکه منافع و امنیت درازمدت خود را تأمین نمایند.

با این توضیحات و از کنار هم گذاشتن این سه مفهوم کلیدی سیاست بین‌الملل برای توصیف رفتار و الگوی رفتاری کشورها چنین استنباط می‌شود که در یک نظام موازنه قدرت منطقه‌ای، بازیگران اصلی (درون منطقه‌ای و برون منطقه‌ای) علاوه بر تلاش برای شکل‌گیری اتحادها و ائتلاف‌های پایدار در راستای منافع ملی خود، رفتار و کنش سایر بازیگران رقیب را به‌دلیل اهمیت آن برای امنیت و منافع‌شان به‌دقت زیر نظر دارند. چنان‌چه رفتار یکی از بازیگران (خواه متحد و خواه رقیب) منجر به تأثیرگذاری بر منافع بازیگر دیگری شود، واکنش جدی آن کشور را به‌دنبال خواهد داشت زیرا براساس معمای امنیت^۳ و نظریه موازنه قدرت، امنیت یکی به‌معنای از دست‌رفتن امنیت دیگری است. همان-گونه که بحث شد، ایجاد خلأ قدرت در یک منطقه می‌تواند توازن قدرت در آن منطقه را به‌هم ریخته و زمینه بالقوه‌ای برای ایجاد بی‌ثباتی و ناامنی و حتی پر کردن آن فضای خالی از سوی کشورهای رقیب و دشمن را در پی داشته باشد. تاریخ روابط بین‌الملل مملو از چنین شرایطی است که متأخرترین آن، انجام اصلاحات در اتحاد شوروی و سپس فروپاشی آن ابرقدرت و عقب‌نشینی از موقعیت‌ها و مناطق مهم ژئوپلیتیک جهان است که بلافاصله ابرقدرت رقیب، آمریکا در صدد برآمد تا با گسترش ناتو و حضور نظامی خود، آن خلأها را پر کند. به همین ترتیب، در شرایط وخیم‌تر و در وضعیت تشدید رقابت‌ها از جمله رقابت تسلیحاتی، این وضعیت می‌تواند جنگ میان کشورهای یک منطقه را نیز به-دنبال آورد که در آن صورت، منافع همه بازیگران در معرض تهدید واقع خواهد شد. بدیهی است که در چنین شرایطی، قدرت‌های بزرگ‌تر بیش از سایر بازیگران نگران امنیت و منافع خود خواهند بود و به-

^۱. اصطلاحاً به این وضعیت Abdication هم گفته می‌شود. برای مثال رجوع شود به:

Haass, Richard, (2017), *A World in Disarray; American Foreign Policy and the Crisis of the Old Order*

,New York, Penguin Press.

^۲. Imbalance of Power

^۳. Security Dilemma

همان نسبت از قدرت تأثیرگذاری بیشتری نیز برخوردارند. نگرانی از بابت پرشدن این موقعیت خلأ، به حدی است که گفته می‌شود، ژئوپلیتیک مانند طبیعت از خلأ متنفّر و گریزان است (2020B Cohen)؛ زیرا خیلی سریع چنین خلأهایی توسط قدرت‌های بزرگ‌تر پر می‌شوند. اما نگرانی‌های اصلی در شرایط خلأ قدرت، ناشی از پر شدن آن موقعیت و دست برتر یافتن نیروها و دولت‌های متخاصم در یک منطقه خاص است. این نگرانی در مورد منطقه خلیج فارس بدلیل اهمیت ژئواستراتژیک آن قرن‌هاست که ادامه داشته و شاهد آن رقابت‌های بین قدرت‌های بزرگ و استعماری در هردوره مثل اسپانیا، پرتغال، هلند، فرانسه، انگلیس و آمریکا بوده‌است. به‌کارگیری موازنه قدرت در این منطقه نیز از قدمتی به دیرینگی رقابت‌های قدرت‌های بزرگ در آن برخوردار است. خروج انگلیس در دهه ۱۹۷۰ و حضور آمریکا در منطقه خلیج فارس نیز نمونه قطعی خلأ قدرت و به‌کارگیری سیاست موازنه در این منطقه در دهه‌های اخیر است. از سوی دیگر، بریتانیا که خود همواره به‌عنوان یک قدرت برتر در این منطقه حضور داشته، در طول تاریخ اروپا و به اعتقاد هانس مورگنتا در دوره معاصر نیز به‌عنوان یک بازیگر «موازنه دهنده»^۱ یا «حافظ موازنه»^۲ مطرح بوده و شناخته شده است (Britannica Encyclopedia, 2022). لذا در نظر و عمل، موازنه قدرت در این ناحیه حساس و مهم جهان کاربرد داشته و دارد (Barzegar, 2010:74). در دوره پس از جنگ جهانی دوم و به‌خصوص در دوره جنگ سرد و در رقابت با اتحاد شوروی، در هر یک از استراتژی‌های اتخاذ شده توسط دولت‌های مختلف آمریکا نسبت به این منطقه، به‌نوعی کاربرد نظریه موازنه قدرت خودنمایی می‌کند. دکترین‌های سیاست خارجی رؤسای جمهوری مختلف آمریکا چه در دوره جنگ سرد و چه پس از آن، از «سیاست دوستون»^۳ نیکسون تا سیاست «موازنه از بیرون»^۴ اوباما، همگی مؤید چنین نظری است. اما پس از نوامبر ۲۰۱۱ و زمانی که دولت باراک اوباما در آمریکا، در راستای تغییر اولویت‌های امنیت ملی آن کشور سیاست موسوم به «چرخش به آسیا»^۵ را مطرح کرد (Blackwill, 2020:3) و دونالد ترامپ خلف وی نیز در ادامه همان سیاست، در اکتبر سال ۲۰۱۹ خروج نیروهای آمریکا از مناطق دیگر مانند سوریه و افغانستان و عراق را اعلام نمود (Lynch, 2013:6)، باردیگر، کاربرد موازنه قدرت در این منطقه در شرایط خلأ قدرت مطرح گردید. از زمان اعلام سیاست مزبور در آمریکا همواره این نگرانی مطرح بوده‌است که ممکن است به‌زعم آن‌ها، کشورهای فرصت‌طلبی مانند روسیه، چین،

1. Balancer

2. Holder of Balance of Power

3. Two Pillar Policy

4. Offshore Balancing

5. Pivot to Asia

ایران و ترکیه و حتی بازیگران غیردولتی که در غرب از آن‌ها با اصطلاح نیروهای افراط‌گرا^۱ یاد می‌شود، خلأ مزبور را به ضرر منافع آمریکا و غرب پر نمایند (Cohen, 2020C). بدیهی است که بریتانیا به‌عنوان متحد نزدیک آمریکا و یکی از کشورهایی که بیشترین حضور را در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه داشته و دارد، از این بابت بیش از سایرین احساس نگرانی نمود. اما درک بهتر این وضعیت و تحولات این کشور در دوره جدید، مستلزم نگاهی به گذشته و خروج انگلیس از خلیج فارس در دهه ۱۹۷۰ میلادی است که در بحث زیر به آن اشاره می‌شود.

سیاست خارجی انگلیس در منطقه خلیج فارس:

حضور انگلیس در خلیج فارس از پیشینه بسیار طولانی برخوردار است (Ehteshami, 2013:17). اولین بار پای بریتانیا به منطقه در سال‌های ۱۶۱۷ و ۱۶۱۸ میلادی و با تأسیس دفاتر کمپانی هند شرقی^۲ در شهرهای شیراز، اصفهان و جاسک باز شد (Peterson, 2009:53). اما به تدریج و با تعمیق و گسترش مناسبات و منافع تجاری این شرکت از طریق دفاتر مزبور و سپس در قرن بعدی با تأسیس دفتری در بصره، نقش دولت بریتانیا در حفظ و حمایت از این منافع پر رنگ‌تر شد تا جایی که در رقابت با دولت‌های پرتغال و هلند، دولت انگلیس خود را ناگزیر از حضور سیاسی و نظامی بیشتر در منطقه یافت؛ تا منافع اقتصادی و تجاری شرکت بریتانیایی هند شرقی را حفظ نماید. شاید بتوان گفت که مهم‌ترین تغییر در فرآیند حضور سیاسی و نظامی انگلیس در منطقه در قرن هیجده میلادی، زمانی اتفاق افتاد که در سال ۱۷۶۵ فرانسه از هندوستان خارج شد و در پی آن با تبدیل شدن بریتانیا به تنها قدرت برتر در جنوب آسیا، ارزش و اهمیت خلیج فارس برای امپراتوری انگلیس بیش از پیش افزایش یافت (Fain, 2020A:27). در مراحل بعدی و با استیلای انگلیس حضور این کشور در فاصله قرن‌های ۱۹ و ۲۰ میلادی مستحکم‌تر شد به گونه‌ای که تنها قدرت و بازیگر هژمون در این منطقه به‌شمار می‌رفت و این وضعیت تا سال ۱۹۷۱ ادامه یافت. بدیهی است که بخشی از این استیلا به منافع اقتصادی و تجاری انگلیس مربوط می‌شد اما بخش مهم‌تر که باعث شد این دوره تا دهه ۱۹۷۰ میلادی ادامه پیدا کند، درخواست و نیاز کشورهای عرب حوزه خلیج فارس به حمایت انگلیس از آن‌ها در مقابل ناامنی دریایی، میانجی‌گری و برقراری صلح در میان امیرنشین‌ها و تأمین امنیت آن‌ها در مقابل سایر قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی به‌ویژه حملات به خاک این امیرنشین‌ها بود. در پاسخ به درخواست این شیخ نشین‌های ساحلی خلیج فارس، انگلیس با عقد قراردادهایی به ترتیب؛ با عمان

¹. Extremists

². East India Company

(۱۸۲۹)، امیرنشین‌های امارات (۱۸۳۵)، بحرین (۱۸۶۱)، کویت (۱۸۹۹) و قطر (۱۹۱۶) مسئولیت حفاظت از آن‌ها را عهده‌دار شد که به این ترتیب دوره‌ای از «صلح بریتانیایی»^۱ در عرصه بین‌المللی و قدرت نیروی دریایی بریتانیا شکل گرفت (Onley, 2009: 112). در اوایل قرن بیستم و با اکتشاف نفت در این منطقه و در جریان جنگ‌های جهانی اول و دوم، براهمیت ژئواستراتژیک خلیج فارس و نقش ذخایر نفت آن در تقویت نیروی دریایی بریتانیا و افزایش قدرت جهانی این کشور روزبه‌روز افزوده شد. روابط بریتانیا با این شیخ نشین‌ها و عمان در ابتدا و به‌طور عمده توسط مقامات و دیپلمات‌های وابسته به دولت‌های بریتانیایی مستقر در بمبئی که زیر نظر کمپانی هند شرقی (۱۸۵۸-۱۶۰۰) و سپس اداره امور هند (۱۹۴۷-۱۸۵۸) بودند، هدایت و مدیریت می‌شد که در سال ۱۹۴۷ با استقلال هندوستان، این مسئولیت به وزارت خارجه انگلیس در لندن منتقل شد. به این ترتیب، قدرت برتر و بدون رقیب انگلستان در خلیج فارس به‌گونه‌ای شکل گرفت که این کشور را برای تأمین اهداف و منافع درازمدت خود به‌سمت تشکیل دولت‌های تحت سلطه در منطقه هدایت نمود و این وضعیت در دوره پس از جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۶۹ میلادی ادامه داشت.

یکم) خروج انگلیس از خلیج فارس: استیلای انگلیس در خلیج فارس در شرایطی ادامه داشت که در طول دهه ۱۹۳۰ میلادی و به‌خصوص پس از جنگ جهانی دوم، به‌تدریج ایالات متحده آمریکا با حضور بیشتر شرکت‌های نفتی آن کشور در منطقه خلیج فارس، تبدیل به یک قدرت رقیب و چالش‌گر در مقابل قدرت متحد نزدیک خود یعنی انگلستان شد. اقتصاد این کشور پس از جنگ تبدیل به بزرگترین اقتصاد جهان شد و انگلستان را پشت سر گذاشت. لذا روابط و مناسبات آمریکا با کشورهای عرب جنوب خلیج فارس نیز تقویت شد و به این ترتیب، وابستگی‌های اقتصادی و امنیتی این کشورها به نیروهای نظامی آمریکا روز به روز تشدید گردید به‌گونه‌ای که چالش‌های سیاسی و اقتصادی چندی نیز بین آمریکا و انگلستان به‌وجود آورد. هرچند در جنگ دوم جهانی، نفت خلیج فارس به ماشین جنگی و اقتصاد انگلستان کمک کرد اما اقتصاد خسته از جنگ انگلیس نتوانست با اقتصاد روبه‌رشد و نیرومند و قدرت جهانی آمریکا رقابت کند. این وضعیت، در کنار استقلال هند، روند ملی‌گرایی صنعت نفت و کانال سوئز در منطقه به رهبری دوکشور ایران و مصر، حضور شرکت‌های نفتی آمریکا و غرب، ضعف اقتصاد انگلیس در رقابت با آمریکا و بحران‌های داخلی امپراتوری بریتانیا سبب شد تا این کشور به فکر کاهش تعهدات نظامی خود بیفتند و به‌تدریج جای خود را در منطقه و سطح جهان به آمریکا

^۱. Pax Britannica

واگذار نماید. به همین دلیل، در آن زمان بحث‌هایی در خصوص ضرورت حفظ جریان نفت و امنیت متحدین انگلیس در منطقه و منافع اقتصادی و تجاری این کشور در لندن به‌راه افتاد که برخی مقامات بریتانیا را مجبور می‌کرد که به نفع تلاش‌ها برای ادامه نقش رهبری جهانی این کشور نظر دهند (Fain, 2020B:7).

به این ترتیب، انگلستان به مدت نزدیک به ۱۵۰ سال در این منطقه مهم جهان حضور مستقیم و وبلامناع داشته و در این مدت، آن‌طور که «سر دنیس رایت» سفیر این کشور در ایران گفته است، محور و اساس کار در راهبرد انگلیس نسبت به منطقه، برقراری «صلح بریتانیایی» براساس موازنه قدرت بوده و بریتانیا موفق شده است که امنیت و آرامش را در این منطقه حفظ کند اما پس از آن سازمان کشورهای صادر کننده نفت موسوم به اوپک این توازن را به ضرر انگلیس و غرب بهم زده است (Wright, 1973:255). با این حال، رهبران انگلستان از اواسط دهه ۱۹۶۰ میلادی متوجه شدند که باوجود تلاش‌های سنگین آن‌ها برای حفظ حضور نظامی و امنیتی در خلیج فارس، سال‌های عمر امپراتوری جهانی بریتانیا و حضور نظامی دائمی این کشور در خلیج فارس یا «شرق سوئز»^۱ که پایه و اساس و محور اصلی حیات امپراتوری تلقی می‌شد، به شماره افتاده است. در همین زمان، وزارت خزانه‌داری بریتانیا با محاسبه هزینه - فایده حضور و تعهدات نظامی بریتانیا برای تأمین جریان آزاد نفت و منافع اقتصادی این کشور، آن را زیر سؤال برد (Kunz, 1996A:131). وضعیت وخیم اقتصادی و بحران مستمر مالی این کشور در فاصله سالهای ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۷ سبب شد که حضور نظامی و امنیتی انگلیس در منطقه در معرض تهدید جدی قرار گیرد و توان ملی این کشور برای حفظ حضور مستقیم نظامی در خلیج فارس به شدت تنزل یابد (Kunz, 1996B:131). این وضعیت همراه با فشارهای خارجی برای مداخله بیشتر، وزارت دفاع این کشور را بر آن داشت تا در سال ۱۹۶۵ در گزارش سالانه خود اذعان نماید که «بریتانیا باید تعهداتش در خارج از مرزها را کاهش دهد تا بتواند این تعهدات را با هزینه‌های نظامی مطابق سازد و بر همین اساس، می‌بایست پایگاه نظامی انگلیس در عدن که نقش محوری در سیاست‌های دفاعی این کشور در خلیج فارس ایفا می‌کند، تخلیه شود.» (Fain, 2020C:7). به این ترتیب، در ژانویه ۱۹۶۸ هارولد ویلسون نخست وزیر انگلیس از حزب کارگر اعلام نمود: «باتوجه به هزینه‌های دولت، برنامه دفاعی ما این است که به‌دنبال تخلیه عدن، همه نیروهای خود را از پایگاه‌های اصلی کشور در شرق دور و از خلیج فارس، تا پایان سال ۱۹۷۱ خارج سازیم ... ما می‌دانیم که امنیت ما به‌طور بنیادی در اروپا واقع است و باید در اتحاد آتلانتیک شمالی (ناتو) جستجو

^۱. East of Suez

شود». در توضیح این تصمیم، دولت وقت حزب کارگر انگلیس اعلام نمود که این تصمیم بخشی از طرح این کشور برای خروج از «شرق سوئز» (شامل پایگاه‌های عدن، سنگاپور و مالزی) است. در آن زمان، در حالی که نگرانی‌ها نسبت به پرشدن خلأ قدرت در منطقه خلیج فارس از سوی شوروی و در اوج رقابت‌های جنگ سرد افزایش یافته بود (Cohen, 2020D)، انگلستان به سرعت دست به کار شد و ضمن پذیرش استقلال کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس و کسب استقلال بحرین از ایران، سفارت‌خانه‌های خود را در این کشورها راه‌اندازی نمود و ضمن واگذاری برخی پایگاه‌های نظامی مهم خود به آمریکایی‌ها (مثل بحرین و عمان)، پایگاه نظامی دیه‌گوگارسیا در اقیانوس هند را نیز به‌طور مشترک با آن‌ها مورد استفاده قرار داد. دولت آمریکا هر چند به دلایل عملیاتی ابتدا به این موضوع با تردید نگرست و دولت بریتانیا را تشویق به حفظ پایگاه‌هایش نمود اما در نهایت دولت لیندون جانسون و سپس دولت ریچارد نیکسون در جستجوی راه‌حلی برای این موضوع برآمدند که، سیاست موازنه قدرت و استفاده از دو نماینده اصلی برای حفظ امنیت در خلیج فارس یعنی ایران و عربستان در چارچوب سیاست موسوم به «سیاست دوستون» در دستور کار قرار گرفت. پس از آن هم، دکترین‌های کارتر، ریگان، بوش (پدر)، و کلینتون به اجرا گذاشته شد که در یک نگاه کلی، همگی به نوعی براساس موازنه قدرت بوده و ایران یکی از پایه‌های ثابت این آیین‌ها بوده و فقط بین عربستان و عراق جابه‌جایی صورت گرفته است (حسینی متین، ۱۳۸۹: ۵۷-۵۶). شایان ذکر است که در دوره پس از سقوط عراق و صدام تاکنون نیز انواع موازنه قدرت در منطقه بین کشورهای ایران و عربستان و ایران و رژیم صهیونیستی وسایر بازیگران مهم منطقه مطرح شده‌است که در این پژوهش مجال بررسی آن نیست.

دوم) خروج آمریکا از خلیج فارس: همان‌گونه اشاره شد یکی از شعارهای اصلی باراک اوباما در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ۲۰۰۸، کاهش تعهدات و مداخلات نظامی و بازگشت نیروهای نظامی این کشور از عراق و افغانستان بود و در سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۴ به ترتیب، بخشی از نیروهای نظامی این کشور را از عراق و افغانستان خارج نمود. دولت آمریکا در این مقطع زمانی در راستای آیین (دکترین) اوباما در مورد خلیج فارس موسوم به «موازنه از بیرون» و نیز دکترین «چرخش به آسیا»، به دنبال کاهش تعهدات نظامی این کشور برآمد و در نوامبر ۲۰۱۱ پس تغییر اولویت‌های امنیت ملی آن کشور اعلام نمود که سایر کشورها از آمریکا سواری مجانی می‌گیرند و حاضر نیستند مسئولیتی برای تأمین مخارج مداخلات و یا تأمین نیرو برای تشکیل ائتلاف علیه تهدیدهای مختلف جهانی برعهده بگیرند (Goldberg, 2016: 10). اوباما در توصیف این سیاست جدید اعلام نمود که

باتوجه تبدیل شدن آمریکا به صادرکننده نفت و نیز کاهش اهمیت استراتژیک نفت خلیج فارس برای آمریکا از یک سو و تهدید فزاینده چین در سطح جهانی از سوی دیگر، باید تمرکز و توجه اصلی را به سمت شرق و آسیا معطوف سازد. دونالد ترامپ خلف وی نیز از سال ۲۰۱۷ در ادامه همان سیاست، در اکتبر سال ۲۰۱۹ خروج نیروهای آمریکا از مناطق دیگر مانند سوریه و افغانستان و عراق را اعلام نمود و دولت جوزف بایدن نیز همان مسیر را طی کرده و با خروج ناگهانی و غیرمنتظره همه نیروهای نظامی آمریکا از افغانستان در سپتامبر ۲۰۲۱ جهان را در بهت و حیرت فرو برد. لذا محور کار استراتژی سیاست خارجی آمریکا در دولت‌های اوباما، ترامپ و بایدن هم‌چنان چرخش به سمت آسیاست.

به همین دلیل در این شرایط، بار دیگر اهمیت استراتژیک نفت و انرژی و به تبع آن، امنیت و ثبات در خلیج فارس از موضوعیت قابل توجهی برخوردار شده و در کنار آن، به کارگیری نظریه موازنه قدرت و یا چالش قدرت برتر ایران در منطقه تبدیل به محور اصلی هرگونه بحثی در خصوص امنیت خلیج فارس گردیده است؛ هرچند که از کشورهای روسیه و ترکیه نیز بحث‌هایی به میان می‌آید. اما همانند دوره خروج انگلیس از منطقه خلیج فارس در دهه ۱۹۷۰ بار دیگر نگرانی‌ها نسبت به این خلأ قدرت در منطقه افزایش یافته و برای رژیم صهیونیستی و عربستان از یک سو و دولت انگلیس از سوی دیگر، این موضوع از اهمیت بیشتری برخوردار شده است. این موضوعی است که در همه محافل سیاسی و اندیشکده‌های غربی با شدت و حدت مطرح می‌شود که اوباما و ترامپ و بایدن، منطقه را دو دستی تقدیم ایران کرده‌اند و از طرف دیگر، ارسال علامت ضعف به متحدین آمریکا و غرب در منطقه مبنی بر این است که آن‌ها به هیچ روی در مقابل تهدیدهای احتمالی، نمی‌توانند روی حمایت آمریکا و غرب حساب نمایند. محور همه این نگرانی‌ها تغییر موازنه قدرت به سود ایران و به ضرر غرب و متحدین آن است. داستان شکل‌گیری ائتلاف‌ها و اتحادهای جدید و استفاده از اصطلاحاتی همچون، «عادی‌سازی روابط با رژیم رژیم اسرائیل»، «محور عبری-عربی»، «ناتوی عربی»، «شورای همکاری ناتوی منطقه» و غیره، در خصوص شرایط جدید ناشی از خلأ قدرت در منطقه حاکی از اهمیت چنین موضوعی است.

سوم) برگزیت و بازگشت انگلیس به خلیج فارس

الف) برگزیت:

کلمه برگزیت مخفف عبارت انگلیسی «خروج بریتانیا»^۱ و به معنی خروج بریتانیا از اتحادیه اروپاست. پس از برگزاری referendum سراسری در انگلیس در سال ۲۰۱۶ روند مذاکرات برای خروج

^۱. British Exit

قطعی انگلیس از اتحادیه اروپایی آغاز شد که در نهایت نیز پس از چند فراز و نشیب، در ۳۱ ژانویه ۲۰۲۰ با تصمیم بوریس جانسون نخست وزیر وقت انگلیس این مصوبه عملیاتی شد و بریتانیا پس از ۴۷ سال عضویت در این سازمان، رسماً و عملاً از آن خارج گردید.

اتحادیه اروپا یک اتحادیه سیاسی و اقتصادی است که ۲۸ کشور اروپایی عضو آن هستند و مقرر بسیاری از نهادهای آن در بروکسل، پایتخت بلژیک است. کشورهای عضو این اتحادیه اجازه تجارت آزادانه با یکدیگر را دارند، قوانین و استانداردهایشان در بسیاری از حوزه‌ها یکی است و شهروندانشان می‌توانند آزادانه و بدون گرفتن ویزا به کشورهای دیگر عضو اتحادیه اروپا مهاجرت کنند. از سوی دیگر، اتحادیه اروپا به عنوان یک سازمان بین‌المللی منطقه‌ای به‌طور کلی بر پایه همکاری‌های فراملی و واگذاری بخش‌هایی از اختیارات ملی کشورهای عضو به نهادهای تصمیم‌گیر در این سازمان بنا نهاده شده‌است. لذا هم‌گرایی منطقه‌ای و واگذاری اختیارات ملی محور اصلی تشکیل دهنده این سازمان بوده‌است.

اما از همان نخستین سال‌های پیوستن انگلیس به اتحادیه در سال ۱۹۷۳، هژمونی بریتانیا و سیاست‌های مداخله‌جویانه‌اش در تعارض با هم‌گرایی در اتحادیه اروپا قرارداشت و گاه تکروری‌های این کشور به‌خصوص در عرصه سیاست بین‌الملل و در هماهنگی با آمریکا این کشور را در اتخاذ راهبردهای سیاست خارجی‌اش در تقابل با سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپا اروپایی قرار می‌داد که نمونه جنگ عراق و حمله کشورهای مؤتلف به رهبری آمریکا در سال ۲۰۰۳ یکی از این موارد است. اما این، همه دلایل مخالفت با اتحادیه نبود؛ زیرا گرایش فکری بدبینی نسبت به اروپا^۱ یا ابراز شک و تردید به منافع حضور این کشور در این اتحادیه در داخل انگلیس از گستردگی به وسعت همه ابعاد زندگی مردم عادی بریتانیا و از دیرینه‌ای به قدمت تاریخ پیوستن این کشور به اتحادیه برخوردار است. لایه‌ها و بخش‌هایی از جامعه انگلیس به‌ویژه در درون حزب محافظه‌کار که از آن‌ها به «بدبینان به اتحادیه اروپا» یاد می‌شود همواره در این کشور وجود داشته و خروج انگلیس از اتحادیه اروپایی را دنبال کرده‌است زیرا عضویت در آن سازمان را مغایر با استقلال و تاریخ کهن و سیاست‌های خارجی مداخله‌جویانه این کشور در سده‌های گذشته می‌دانستند.

به همین دلایل، مردم انگلستان نخستین بار در سال ۱۹۷۵ و دو سال پس از پیوستن این کشور به جامعه اقتصادی اروپا، به پای صندوق‌های رأی رفتند و به ماندن در این جامعه رأی دادند. در سال ۱۹۸۴ تنش‌ها میان جامعه اقتصادی اروپا و بریتانیا به رهبری مارگارت تاچر بر سر سهم پرداخت‌های بریتانیا در بودجه جامعه اروپا بالا گرفت و در نهایت سهم پرداخت‌های بریتانیا از ۲۰ درصد به ۱۲

^۱. Euroscepticism

درصد کاهش یافت. با اجرای پیمان ماستریخت در ۱۹۹۳ مناقشات بریتانیا با اتحادیه اروپا بر سر موضوعاتی مانند صادرات گوشت گاو بریتانیا به سایر کشورهای اروپایی در اواخر دهه ۹۰ نیز ادامه یافت. لذا در طول دهه‌های پیش از این نیز همواره تمایل به ترک اتحادیه در اذهان بخش‌هایی از سیاستمداران بریتانیایی وجود داشت که برخاسته از همان گرایشات عمیق ضداروپایی در مردم این کشور بوده‌است. این موضوع مختص حزب محافظه کار هم نبوده و نیست؛ زیرا تونی بلر، نخست وزیر انگلیس از «حزب کارگر نوین»^۱ نیز در سال ۲۰۰۴ زیر فشار همین گرایشات سیاسی مخالف اتحادیه در درون پارلمان، رسانه‌ها و جامعه انگلیس، برای برگزاری رفراندوم خروج از اتحادیه منطقه‌ای بدون این که تاریخی برای آن تعیین کند این درخواست را پذیرفت و اظهار داشت: «و شاید زمانی اجازه دهد که مردم بریتانیا در این زمینه حرف نهایی را بزنند.» (The Guardian, 20 April, 2004).

در هر صورت، در ادامه این روند و در اوایل سال ۲۰۱۳ در حالی که حمایت از حزب راست افراطی استقلال بریتانیا (یوکیپ) و مواضع سخت آن در قبال اتحادیه اروپا روبه افزایش بود. دیوید کامرون نخست وزیر بریتانیا از حزب محافظه کار وعده داد که در صورتی که حزب او در انتخابات سال ۲۰۱۵ پیروز شود، در رابطه با ادامه عضویت این کشور در اتحادیه اروپا با اعضای این اتحادیه در مورد توافقی جدید مذاکره خواهد کرد و آن گاه ماندن یا خروج بریتانیا از اتحادیه را به همه پرسشی خواهد گذاشت. او در این سخنرانی خود از نگرانی شهروندان بریتانیا نسبت به اتحادیه اروپا سخن گفت و خاطر نشان کرد: «مردم بریتانیا احساس می‌کنند اتحادیه اروپا در مسیری قرار گرفته است که آن‌ها هرگز در پی آن نبودند. آن‌ها از دخالت در زندگی ملی ما به وسیله چیزی که قوانین و مقررات غیر ضروری می‌دانند، خشمگین هستند. بسیاری از مردم می‌پرسند چرا ما نمی‌توانیم فقط چیزی که به ملحق شدن به آن رأی داده‌ایم را داشته باشیم؛ یک بازار مشترک؟ آن‌ها از تصمیماتی که در اروپا گرفته می‌شود و زندگی را در بریتانیا تحت تأثیر قرار می‌دهد خشمگین هستند. بعضی از این مخالفت‌ها در مورد اروپا عموماً در ارتباط با دادگاه حقوق بشر است نه اتحادیه اروپا. مردم هم‌چنین احساس می‌کنند که اتحادیه اروپا در مسیر ادغام سیاسی بیشتر حرکت می‌کند که مغایر با انتظارات آن‌ها است. آن‌ها می‌بینند که معاهده پشت معاهده توازن بین وضعیت کشورها و اتحادیه را تغییر می‌دهد. به آن‌ها وعده همه‌پرسی داده شده اما انجام نشده است. آن‌ها به گام‌هایی که منطقه یورو برمی‌دارد می‌نگرند و می‌پرسند یکپارچگی گسترده‌تر منطقه یورو چه معنایی برای کشوری دارد که نمی‌خواهد به یورو بپیوندد. اگر از مردم بخواهیم هم‌چنان توافقات اتحادیه اروپا را بپذیرند در حالی که حق انتخاب کمی دارند، در نهایت که

^۱. New Labour

همه‌پرسی برگزار شود به احتمال بسیار اتحادیه اروپا را نخواهند پذیرفت، این دلیلی است که چرا من طرفدار برگزاری همه‌پرسی هستم. اگر ما از اتحادیه اروپا خارج شویم هم‌چنان تصمیماتی که در اتحادیه اروپا گرفته می‌شود بر کشور ما تأثیر خواهد گذاشت در حالی که ما صدای خود در تصمیم‌گیری‌ها را از دست خواهیم داد.» (The Guardian, 23 January, 2013).

لذا دیوید کامرون بعد از پیروزی در انتخابات عمومی سال ۲۰۱۰، مذاکرات با اتحادیه اروپا در خصوص موضوعاتی مانند مهاجرت، تدابیر حفاظتی مالی و راه‌های کاهش آثار قوانین اتحادیه اروپا نسبت به بریتانیا را آغاز کرد و موافقت‌هایی حاصل شد. نتیجه مذاکرات در فوریه ۲۰۱۶ اعلام و تاریخ همه‌پرسی ۲۳ ژوئن قرار داده شد. مهم‌ترین محورهایی که در داخل بریتانیا در مورد آن‌ها بحث و مناظره وجود داشت چهار موضوع حاکمیت، مهاجرت، اقتصاد و اشتغال بود. همان‌طور که پیداست استقلال محرواصلی و اولیه این مخالفت‌ها با اتحادیه و درخواست برای خروج از آن بود. رفراندوم مربوط به خروج انگلیس از اتحادیه اروپا، در سال ۲۰۱۶ در دولت دیوید کامرون برگزار شد که نتیجه آن رأی مردم انگلیس با فاصله بسیار کم ۵۲ درصد در مقابل ۴۸ درصد به خروج از اتحادیه بود. این روند منجر به شروع دوری از مذاکرات ناموفق در دولت خانم ترزا می از حزب محافظه‌کار با اتحادیه اروپا شد که در نهایت، کناره‌گیری وی از نخست‌وزیری را به دنبال داشت. پس از وی بوریس جانسون که یکی از رهبران اصلی حزب محافظه‌کار و خواهان خروج فوری و بدون قید و شرط انگلیس از اتحادیه بود، به نخست‌وزیری رسید که همان‌گونه قبلاً اشاره شد، او در نهایت این تصمیم را در ژانویه ۲۰۲۰ میلادی عملی ساخت.

ب) اهمیت استراتژیک خلیج فارس: نگاه علوم انسانی و مطالعات فرعی

به‌رغم چرخشی که در سیاست خارجی آمریکا به‌عنوان قدرت مثالی پس از جنگ سرد در یک دهه گذشته روی داده‌است، اما از اهمیت و حساسیت منطقه خلیج فارس به هیچ روی کاسته نشده است. آنچه برای آمریکا کاهش اهمیت استراتژیک خلیج فارس تلقی می‌شود، برای سایر بازیگران جهانی چنان معنا و مفهومی ندارد؛ زیرا واقعیت ژئوپلیتیک و متغیر مهم و تأثیرگذار موقعیت ژئواستراتژیک این ناحیه از جهان از زوایای مختلف، در آینده قابل پیش‌بینی غیرقابل چشم‌پوشی است.

علاوه بر تهدیدهای امنیتی و راهبردی مانند افراط‌گرایی، القاعده، داعش، و شکل‌گیری گروه‌های تروریستی در این منطقه با وجود دولت‌های ناتوان و ورشکسته مانند افغانستان، اهمیت ژئواستراتژیک خلیج فارس هم‌چنان برای غرب از اهمیت حیاتی برخوردار است؛ به‌ویژه این‌که، جنگ روسیه و بحران

اوکراین در فوریه ۲۰۲۲ نشان داد که هم‌چنان نفت و انرژی خلیج فارس شاه‌رگ حیاتی اقتصاد جهانی خواهد بود. هرچند، گرایش به شرق در سیاست خارجی آمریکا برای مقابله با تهدید چین نیز موضوعی است که استراتژیک‌گرایان آن را کم‌اهمیت تلقی نمی‌کنند اما استمرار اهمیت خلیج فارس نیز قابل کتمان نیست. وجود آبراه استراتژیک هرمز، عبور بیش از ۲۰٪ از صادرات نفت جهان از این آبراه و خلیج فارس، تأمین ۲۵٪ از نیازهای نفتی داخلی آمریکا از عربستان، تکیه اقتصاد جهانی شکل‌گرفته پس از جنگ جهانی دوم به رهبری آمریکا به منابع انرژی این منطقه، عبور و مرور کشتی‌های تجاری دنیا و استقرار پایگاه‌های نظامی آمریکا و انگلیس و فرانسه در کشورهای منطقه، تنها بخش‌هایی از مهم‌ترین ابعاد و جنبه‌های اهمیت خلیج فارس است (Cohen, 2020E) ضمن این‌که غرب نمی‌تواند حملات به پالایشگاه‌ها و میدان‌های نفتی بقیق و حقل خریص عربستان در ۱۴ سپتامبر ۲۰۱۹ را فراموش کند که نیمی از تولیدات نفت عربستان را قطع نمود و خطر سنگینی را متوجه بازار جهانی نفت نمود. به همه این‌ها باید اثرات بحران ساز قطع صادرات نفت روسیه به اروپا و غرب در اثر تحریم‌های کشورهای غربی در ماه‌های سرد سال ۲۰۲۲ را نیز اضافه کرد که بر اهمیت نفت خلیج فارس و اهمیت راهبردی منطقه افزوده‌است. برای نمونه، خوب است اشاره شود که در اثر بحران نفتی کنونی ناشی از برگزیت و تحریم‌های اعمالی علیه روسیه، فقط در انگلیس در ماه‌های ابتدای سال ۲۰۲۲ نرخ تورم به حدود ۱۰ درصد رسیده‌است که در ۴۰ سال اخیر بی‌سابقه بوده‌است (Financial Times, June 29, 2022). رشد اقتصادی در این کشور نیز به پایین‌ترین رقم خود در ۱۳ سال اخیر یعنی نزدیک به صفر رسیده‌است. بحران اقتصادی مهم‌ترین عامل کارآمدی یا ناکارآمدی یک دولت در هر جایی از جمله انگلیس است. افزایش اعتصابات کارگری و اتحادیه‌های صنفی و ناآرامی‌های ناشی از آن مایه نگرانی جدی دولت شده‌است به گونه‌ای که باعث سقوط دولت بوریس جانسون و خانم لیز تراس و درنهایت، روی کار آمدن به یک سیاست‌مدار تاجر پیشه، به نام ریشی سوناک گردید. نکته مهم دیگر، جایگاه خلیج فارس در پیشبرد استراتژی بریتانیای جهانی است. همان‌گونه که در دهه ۱۹۷۰ خروج از خلیج فارس کانون اصلی و مرکز ثقل راهبرد انگلیس برای کاهش تعهدات در عرصه بین‌المللی بود اکنون نیز به نظر می‌رسد که اهمیت خلیج فارس برای انگلیس به گونه‌ای است که می‌تواند نقشی برعکس آن دوران ایفا نماید. لذا دولت انگلیس با حساسیت و محاسبات جدی و دقیق تلاش می‌کند که راهبرد خود در خلیج فارس را به گونه‌ای تنظیم نماید تا آینده رهبری این کشور در سطح جهانی را تأمین و تضمین نماید و بازگشت به خلیج فارس (یا تقویت حضور انگلیس) به معنای بازگشت به عرصه بین‌المللی و ایفای نقش قوی‌تر در نظم بین‌المللی برای حفظ و استمرار منافع انگلیس و غرب است.

پ) اهمیت و دیرینه نفوذ انگلیس در منطقه:

همان گونه که اشاره شد، بریتانیا از دیرباز در منطقه حضور عمیق، ریشه دار، گسترده و همه-جانبه‌ای داشته است. اما خروج یا کاهش حضور نظامی انگلیس در دهه ۱۹۷۰ به معنای کاهش نفوذ انگلیس نبوده و نیست و نخواهد بود. به تعبیری، از این زاویه باید گفت که بریتانیا هیچ‌گاه منطقه خلیج فارس را فراموش نکرده است و شاید بهتر باشد بگوییم که انگلیس هیچ وقت از این ناحیه به‌طور کامل خارج نشده است زیرا به‌رغم بسته شدن پایگاه‌های استراتژیک این کشور در منطقه، نیروی دریایی و ناوهای رزمی این کشور همواره و به‌خصوص در ایام مداخلات نظامی همراه با ائتلاف به رهبری آمریکا در خلیج فارس حضور مستمر داشته است. علاوه بر مشارکت در آموزش و مقابله با ناآرامی‌های داخلی مانند مداخله در عمان، در جریان جنگ ایران و عراق در دهه ۱۹۸۰ و نیز در عملیات‌های امنیت دریایی در خلیج فارس مشارکت داشت. هم‌چنین، مشارکت نزدیک به ۴۰ هزار نیروی نظامی انگلیس در ائتلاف به رهبری آمریکا علیه صدام حسین و آزادسازی کویت در سال ۱۹۹۱ و هم‌چنین، مشارکت ۱۲۰ هزار نفر در تهاجم دوم به عراق و سرنگونی صدام در سال ۲۰۰۳، شاهد محکمی بر اهمیت خلیج فارس برای انگلیس و استمرار حضور این کشور در منطقه است. اظهارات «مالکم ریفکیند» وزیر خارجه وقت انگلیس در سال ۱۹۹۸ در این زمینه، از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است:

«ماهیت نقش بریتانیا در خلیج فارس در سال ۱۹۷۱ تغییر یافت اما این بدین معنا نیست که ما منافع خود را در این منطقه از دست داده‌ایم. ما هم‌چنان به ثبات خلیج فارس و دفاع از منافع متحدین و شرکای خود علاقمند بوده و هستیم. منافع صرفاً محدود به نفت نیست بلکه منافع دفاعی و امنیتی عمیق‌تری وجود دارند که کم‌ترین آن، مقاومت در مقابل تهدیدهای ایران و عراق است.» (Fain, 2020D:25)

علاوه بر این، حضور نظامی و تجاری انگلیس با عقد قراردادهای چند میلیاردی دوجانبه و چندجانبه نظامی و تسلیحاتی، مالی، تجاری و اقتصادی با کشورهای عرب جنوب خلیج فارس ادامه یافته است که مهم‌ترین آن‌ها قرارداد حدود ۴۰ میلیارد پوندی موسوم به قرارداد الیمامه با عربستان سعودی در سال ۱۹۸۶ است که خود شامل چندین قرارداد کوچک و بزرگ و تکمیل آن در دهه‌های بعدی است. همین وضعیت در مورد کشورهای امارات، بحرین، عمان، کویت و قطر نیز صدق می‌کند. کارشناسان و مستشاران انگلیسی در حوزه‌های مختلف نظامی، تخصصی و فنی به‌طور مستمر در کشورهای منطقه حضور داشته و دارند. یکی از ماندگارترین جنبه‌های حضور و نفوذ انگلیس در منطقه، آموزش نظامی و تحصیل نسل‌های متعدد افسران ارشد و حتی رهبران و خانواده‌های رؤسای کشورهای

عرب جنوب خلیج فارس در چند دهه گذشته در انگلیس و در «آکادمی نظامی سلطنتی سندهرست»^۱ است که این افراد اکنون در رده‌های بالای رهبری و تصمیم‌گیری در این کشورها حضور دارند. لذا آن‌چه که از آن به‌عنوان خروج انگلیس از منطقه یاد می‌شود، بسته شدن چندپایگاه نظامی و کاهش تعهدات برای مداخله نظامی بوده‌است که اکنون این روند در حال بازگشت است.

نکته مهم دیگر اینکه، شاهزاده‌ها و خانواده‌های سلطنتی کشورهای عرب خلیج فارس نه تنها در لندن ساکن هستند و با مقامات سیاسی و نظامی انگلیس ارتباطات نزدیکی دارند بلکه دارای گذرنامه‌های انگلیسی بوده و به‌طور مستمر به این کشور در رفت و آمد هستند. انتقال و به‌کارگیری سرمایه‌های شاهزاده‌های عرب و خاندان سلطنتی آن‌ها در زمینه‌های مختلف تجاری، ورزشی، فرهنگی و خانوادگی در انگلیس نیز موضوع دیگری است که به تحکیم این مناسبات کمک کرده‌است و برای مثال، داستان پرداخت رشوه برای گرفتن عناوین رسمی دولت انگلیس نیز بخشی از همین مسائل است (The Times, 2022). کشورهای عرب منطقه با آگاهی از نفوذ، قدرت نرم و موقعیت جهانی بریتانیا در عرصه جهانی و در آمریکا، با قبول این نفوذ انگلیس در منطقه به امضای قراردادهای متنوع با این کشور ادامه داده‌اند و حتی وابسته شده‌اند. به اعتقاد «تیلور فین» استاد تاریخ دانشگاه کارولینای شمالی، داستان نقش بریتانیا در خلیج فارس داستان تغییر شکل است زیرا همان‌طور که منافع استراتژیک و اقتصادی انگلیس در طول سال‌ها تکامل یافته‌است، تاکتیک‌ها، روش‌ها، و نهادهای دستیابی به این منافع نیز متحول شده‌است (Fain, 2020E:8). قراردادهای مربوط به آموزش‌های نظامی و فروش تسلیحات انگلیس با این کشورها که از اهمیت راهبردی برخوردار است خود یک داستان تاریخی است. لذا، اهمیت خلیج فارس و شیخ‌نشین‌های این منطقه برای دولت انگلیس هیچ وقت کم نشده است و حضور انگلیس در این کشورها نیز فقط دچار تطور و تحول شده است. لذا، اصطلاح «بازگشت انگلیس به خلیج فارس» نیازمند توضیحات بیشتری است که ذیلاً مورد بررسی قرار می‌گیرد.

ت) راهبرد بریتانیای جهانی و چرخش به خلیج فارس پس از برگزیت:

همان‌طور که اشاره شد، محور اصلی رفراندوم سال ۲۰۱۶ انگلیس، کسب استقلال در تصمیم‌گیری‌ها به‌خصوص در حوزه سیاست خارجی و اقتصادی و مهاجرت بود که شعار بنیادین

^۱ Royal Military Academy Sandhurst

رهبران حزب محافظه‌کار در انتخابات دسامبر ۲۰۱۹ که در آن پیروز شدند نیز بود. در هر صورت، پس از همه‌پرسی مزبور، این خانم ترزا می نخست وزیر بعدی انگلیس پس از دیوید کامرون بود که در سخنرانی بسیار مهمی در ۲ اکتبر ۲۰۱۶ در کنفرانس سالانه حزب و در ۱۰۰ روزگی آغاز به‌کار دولت خود، برای نخستین بار اظهار داشت: «ما می‌خواهیم امروز در مورد "بریتانیای جهانی" و دیدگاه ما در مورد آینده بریتانیا پس از برگزیت صحبت کنیم.» (May's Conference speech, 2016). لذا به همین دلیل، وی را مبدع اصطلاح «بریتانیای جهانی» می‌دانند.

شایان ذکر است که بوریس جانسون که در دوره خانم ترزا می به‌عنوان وزیر خارجه در کابینه حضور داشت، با آغاز به‌کارش به‌عنوان نخست وزیر در سال ۲۰۱۹ با شعار برگزیت یا خروج فوری و سخت از اتحادیه اروپایی که در ژانویه ۲۰۲۰ عملی شد، مرحله جدیدی از تاریخ روابط خارجی این کشور را براساس استراتژی «بریتانیای جهانی» آغاز کرد. شاخص و ویژگی مهم این راهبرد جدید نقش رهبری این کشور در کانون‌های پراهمیت و ژئوپلیتیک جهان و مدیریت بحران‌های بین‌المللی با کمک متحدین غربی و منطقه‌ای این کشور از جمله آمریکا است. بدیهی است که هدف از بازیابی استقلال بریتانیا از نهادهای عالی‌تصمیم‌گیرنده اروپایی یا برگزیت نیز در پیش گرفتن سیاست‌های مستقل‌تر و شاید هم در هماهنگی بیشتر با آمریکا به‌عنوان متحد نزدیک انگلیس بوده است. شاید بشود گفت که جستجوی متحدین تجاری جدید در دوره پسابریگزیت نیز برای دوری از اتکای بیشتر به اتحادیه اروپا صورت گرفته است. اما روی دیگری برگزیت این است که انگلیس در این دوره محدودیت‌های گذشته را برای درپیش گرفتن سیاستی مستقل‌تر از اروپا در نقاط راهبردی جهان ندارد و منطقه خلیج فارس به دلیل اهمیت و حساسیت آن برای منافع سنتی انگلیس و غرب، در اولویت نخست برای آزمون این راهبرد جدید قرار دارد.

مراجعه به اسناد کلان و اظهارات مقامات انگلیسی نیز تأییدکننده اهمیت منطقه خلیج فارس برای انگلیس در این دوره تاریخی است. اهمیت این اسناد در این است که حاصل بررسی‌ها و مطالعات نهادهای امنیت ملی این کشور بوده و می‌توان گفت که دست‌کم در چندسال آینده از اهمیت اساسی برخوردار خواهد بود. سند مربوط به راهبرد بریتانیای جهانی نوشته شده در دولت بوریس جانسون در مارس ۲۰۲۱ موسوم به «بریتانیای جهانی در یک عصر رقابتی» (Global Britain in a competitive age, 2021) یکی از مهم‌ترین اسناد ملی این کشور است که در این دوره تهیه شده است. این سند که شامل برنامه‌های سیاست خارجی و امنیتی ملی انگلیس تا سال ۲۰۳۰ است، علاوه بر این‌که، خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا را به مثابه استقلال این کشور دانسته و انگلیس را یک قدرت اروپایی با اهداف و

ارزش‌های جهانی معرفی کرده‌است، از اهمیت مناطق و حوزه‌های جغرافیایی پراهمیت جهان برای این کشور نیز یاد کرده‌است:

«انگلستان یک کشور اروپایی با منافع جهانی است ... رفاه آینده ما با ارتباطات اقتصادی عمیق با مناطق پویای جهان از جمله مناطق هند و آرام، آفریقا و خلیج فارس و نیز تجارت با اروپا افزایش خواهد یافت.» در بخش دیگری از این سند در مورد اهمیت خلیج فارس برای منافع این کشور در دوره جدید نیز گفته شده‌است:

«اقلام و امکانات نیروی دریایی بریتانیا در سراسر جهان را در حمایت از کشتیرانی و آزادی دریانوردی به کار خواهیم گرفت. مرکز مشترک امنیت دریایی (JMSC) از این برنامه پشتیبانی خواهد کرد... بخش‌های مختلف فرماندهی نیروی دریایی سلطنتی در بحرین هم‌چنان در جهت اطمینان از جریان آزاد تجارت از جمله با کمک و پشتیبانی بخشی از تشکیلات جدید امنیت دریایی بین‌المللی (JMSC) تلاش خواهد کرد.» (Global Britain in a competitive age, 2021).

موضوع بازگشت انگلیس به خلیج فارس و تأسیس پایگاه‌های نظامی جدید در این منطقه در زمان نخست وزیری دیوید کامرون و در دسامبر سال ۲۰۱۴ مطرح شد که وی در سخنانی در این ارتباط از قصد بریتانیا برای ایجاد تأسیسات جدید برای نیروی دریایی این کشور در پایگاه سلطنتی جوفیر در بندر (مینا) سلمان در بحرین خبر داد که فیلیپ هاموند وزیر دفاع وقت انگلیس نیز آن را «در ادامه حضور این کشور در شرق سوئز دانست». به این ترتیب و از این جا بود که داستان بازگشت انگلیس به خلیج فارس در محافل سیاسی و رسانه‌ای به‌طور گسترده مطرح گردید. ساخت این پایگاه در سال بعد با بودجه‌ای ۱۵ میلیون پوندی و به‌طور عمده با تعهد دولت بحرین آغاز شد و در آوریل ۲۰۱۸ و برای اولین بار پس از ۵۰ سال به‌عنوان مرکز اصلی عملیات‌های نیروی دریایی سلطنتی مورد بهره‌برداری قرار گرفت. هم‌زمان با آن، نیروی هوایی سلطنتی انگلیس نیز حضور خود در پایگاه هوایی المنهداد نزدیک دویبی را تقویت نمود.

در همین راستا، سند استراتژی امنیت ملی و دفاعی انگلیس در نوامبر ۲۰۱۵ (در دوره دیوید کامرون) که در واقع برنامه سیاست خارجی و امنیت ملی حزب محافظه‌کار به‌شمار می‌رود، در مورد استراتژی جهانی این کشور و اهمیت خلیج فارس به نکته مهمی اشاره نموده‌است که به نظر می‌رسد چراغ راهنمای دولت‌های بعدی این کشور در دوره خانم ترزا می، بوریس جانسون، لیز تراس و ریشی سوناک بود. این سند اظهار می‌دارد:

«روابط انگلیس با دولت‌های شش کشور (شامل بحرین، کویت، عمان، قطر، عربستان سعودی و امارات متحده عربی) عضو شورای همکاری خلیج فارس گسترده و عمیق است. این دولت‌ها شرکای حیاتی بریتانیا در زمینه ثبات پایدار و درازمدت منطقه، مقابله با تهدیدهای مستقیم تروریسم، افراط‌گرایی و جرایم سازمان‌یافته علیه انگلیس و نیز تأمین امنیت انرژی ما هستند... ما دیدگاه خود در مورد آینده روابط با این شرکا در منطقه را در استراتژی جدید در خلیج فارس^۱ تنظیم کرده‌ایم. به‌ویژه ما قصد داریم حضور نظامی دائمی و اساسی‌تری برای انگلستان در منطقه ایجاد نماییم تا بازتاب روابط تاریخی و چالش‌ها و فرصت‌های بلندمدت ما برای اطمینان به متحدین ما در خلیج فارس باشد. ما برنامه خود برای ساخت پایگاه دریایی جدید در منطقه جوفیر در بحرین را آغاز کرده‌ایم تا پشتیبان به‌کارگیری نیروی دریایی سلطنتی در منطقه باشد و همچنین، نیروهای دفاعی بریتانیا را در خاورمیانه مستقر خواهیم کرد». هم‌چنین در جای دیگری از این سند اضافه شده است: «ما همکاری‌های دفاعی خود را براساس همکاری‌های عملیاتی موفقیت‌آمیز در زمینه مقابله با دزدی دریایی در خلیج عدن و سواحل سومالی بنا خواهیم کرد.» (Review, 2015 UK National Security Strategy).

البته به نظر می‌رسد که تکرار این جمله آخر در این سند، معنای نمادین مهمی دارد و آن یادآوری اهمیت عدن و بازگشت انگلیس به پایگاهی است که در دهه ۱۹۷۰ ابتدا از آنجا خارج شد. نکته مهم دیگر این است که سند مذکور هیچ اشاره‌ای به محتوای استراتژی جدید بریتانیا در خلیج فارس نکرده و معلوم نیست که این استراتژی (که تاکنون متن آن منتشر نشده است) شامل چه محورهایی است. هم‌زمان دولت جانشون به لحاظ ساختاری نیز تشکیلات جدیدی را در داخل دفتر نخست‌وزیر با عنوان واحد استراتژی جدید در خلیج فارس^۲ راه‌اندازی کرد تا با همکاری نزدیک با کشورهای منطقه بتواند این سیاست حضور مجدد در خلیج فارس را نهادینه نماید. البته، براساس مباحث مطرح شده از جمله مفهوم نظام (سیستم) در نظریه نواواقع‌گرایی، می‌توان چنین جمع‌بندی نمود که پیگیری ائتلاف‌های جدید، تأسیس پایگاه‌های نظامی، فروش تسلیحات و سامانه‌های دفاع موشکی، و تقویت متحدین در مقابل قدرت و توانمندی دفاعی ایران - برپایه موازنه قدرت - جزو مهم‌ترین اولویت‌های این کشور در این دوره خواهد بود زیرا که در همین اسناد و سایر اسناد و اظهارات مقام‌های انگلیسی، از ایران به عنوان یکی از تهدیدها علیه منافع این کشور در کنار روسیه و چین یاد می‌شود. به‌طور کلی، از مفاد این بخش از این سند مشخص می‌شود که براساس آن چهار هدف مهم باید در دستور کار دولت انگلیس در رابطه با منطقه خلیج فارس باشد:

1. New Gulf Strategy

2. New Gulf Strategy Unit

- (۱) تدوین استراتژی جدید برای امنیت خلیج فارس؛
- (۲) حضور نظامی دائمی و پایدار (با امضای توافقات دوجانبه و چندجانبه)؛
- (۳) تأسیس پایگاه جدید دریایی در منطقه؛
- (۴) استقرار نیروهای بریتانیایی در خاورمیانه (فراتر از خلیج فارس).

برهمن اساس، بریتانیا در یک دهه گذشته در حال تقویت فرآیند حضور دریایی خود در خلیج فارس بوده است. نگاهی به مجموعه اقدامات و برنامه‌های انگلیس از سال ۲۰۱۶ تاکنون در منطقه، می‌تواند زوایای مبهم این موضوع را روشن‌تر سازد و اهداف و اولویت‌های سیاست خارجی انگلیس نسبت به منطقه را مشخص‌تر سازد. برای مثال، انگلستان در سال ۲۰۱۱ «عملیات کیپون»^۱ را با هدف تأمین صلح و امنیت در منطقه و تضمین آزادی صدور نفت و تجارت راه‌اندازی کردند که به اعتقاد نیروی دریایی سلطنتی بریتانیا، در ادامه حضور دریایی بلندمدت انگلیس در خلیج فارس و اقیانوس هند است. در حال حاضر، بریتانیا در منطقه دارای تجهیزات و امکاناتی است که این تقویت حضور نظامی را بیش از پیش مهم می‌سازد. هم‌اکنون، ناوچه^۲ نوع ۲۳ (ناو سلطنتی مونتروز)، ۲ کشتی مین‌روب (کشتی‌های سلطنتی لیدبری و میدلتون)، دو مین‌روب سنداون (بانگور و بلیث) و یک شناور برای فرود هواپیما با کلاس بی^۳ در خلیج فارس حضور دارند. رزمناو نوع ۴۵ دانکن و رزمناوهای سلطنتی ویو نایت^۴ و کنت نیز اضافه شده‌اند (Vitor, 2019A). نکته مهم دیگر این است که پایگاه دریایی جوفیر امکان حضور و استقرار ناو هواپیمابر ملکه الیزابت را نیز در این ناحیه فراهم می‌سازد که به‌طورمستمر در این منطقه در رفت و آمد است و گشت‌زنی دوره‌ای انجام می‌دهد.

علاوه بر این، دولت‌های انگلیس و عمان در سال ۲۰۱۶ امضای توافقی را اعلام کردند که براساس آن، مجموعه‌ای در بندر دوqm^۵ و یک پایگاه دریایی انگلیس در این بندر ساخته و راه‌اندازی خواهد شد. در اواسط سال ۲۰۱۷ نیز یادداشت تفاهمی بین دو کشور در زمینه تضمین استفاده از تأسیسات دوqm به‌عنوان «پایگاه مشترک پشتیبانی لجستیکی و آموزشی»^۶ در این بندر امضا شد که اولین پروژه مشترک دو کشور از سال ۱۹۷۷ تا به حال به‌شمار می‌رود. اهمیت این توافقات بخاطر موقعیت ژئواستراتژیک آن و نزدیکی به تنگه هرمز است که ورودی اصلی به خلیج فارس به‌شمار می‌رود و

1. Operation Kipion

2. frigate

3. RFA Cardigan Bay

4. RFA Wave Knight and HMS Kent

5. Duqm

6. UKJLSB

در کنار پایگاه بندری جو فیر موقعیتی برای استقرار ناو هواپیمابر ملکه الیزابت خواهد بود. دو کشور در سال‌های بعد مانورهای مشترکی با حضور نیروهای نظامی آن‌ها مانند مانور موسوم به سیف سریع ۳ نیز در ماه‌های اکتبر و نوامبر ۲۰۱۸ در این بندر و برای استفاده از تأسیسات آن برگزار کردند. علاوه بر توافقات و قراردادهای نظامی با بحرین و عمان، انگلیس در این سال‌ها با قطر نیز به توافقات همکاری نظامی مشابهی دست یافته است که زمینه‌ساز حضور نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا بوده است. پایگاه هوایی العدید در قطر از جمله تأسیساتی است که از سال ۲۰۰۶ و در سال‌های پس از آن، مرکز عملیات‌های سریع آمریکا و انگلیس از جمله گروه هوایی سریع ۸۳ و عملیات‌های هوایی بریتانیا در خلیج فارس بوده است. فعالیت‌های این پایگاه شامل پشتیبانی از عملیات‌های شیدر^۱ (علیه داعش) و کیپون (گشت‌زنی دریایی در خلیج فارس) است. این پایگاه هوایی با توجه به نزدیکی آن به پایگاه نظامی انگلیس در قبرس می‌تواند منطقه خاورمیانه را به‌طور کامل پوشش دهد. اهمیت و ارزش این توافقات و قراردادهای انگلیس با کشورهای منطقه (بحرین، عمان و قطر) در این است که امکان پشتیبانی ضروری از نیروهای نظامی انگلیس در حجم بالاتر و طولانی‌تر را فراهم می‌سازد که کانون توجه آن می‌تواند ایران باشد (Vitor, 2019B). ضمن این‌که همه این‌ها در کنار تدارکات و برنامه‌های انگلیس برای حضور نظامی دائمی در اقیانوس آرام معنا می‌یابد که به معنای تکمیل حضور آمریکا در منطقه هند و اقیانوس آرام و در راستای تقویت نقش نظارتی جهانی بریتانیا است.

از طرف دیگر، در اقدامی به موازات برنامه‌های گسترش روابط تجاری و سرمایه‌گذاری، افزایش بودجه نظامی انگلیس برای تقویت بخش‌های مختلف و نوسازی نیروهای نظامی استراتژیک و متعارف این کشور نیز موضوعی است که در دستور کار دولت قرار داشته و می‌تواند در تقویت توان نظامی این کشور در منطقه مهم باشد. وزارت دفاع انگلیس از پارلمان درخواست بودجه‌ای معادل ۱۷۹ میلیارد و ۷۰۰ میلیون پوند برای سال‌های ۲۰۲۷-۲۰۱۷ را نموده است که در مقایسه با بودجه سال ۲۰۱۶-۲۰۱۵ رقمی در حدود ۲۴ میلیارد پوند و حدود ۶/۹٪ افزایش را نشان می‌دهد. حدود ۴۰٪ از این رقم برای نوسازی تجهیزات نیروهای مسلح انگلیس هزینه خواهد شد. این امر نیز خود شاهدهی براین مدعاست که بریتانیا، برای ایفای نقش جهانی و حضور در مناطق ژئواستراتژیک جهان از جمله خلیج فارس آماده می‌شود (UK Ministry of Defence, 2018). هم‌چنین ناگفته نپیداست که بریتانیا خود را یکی از بنیان‌گذاران و رهبران نظام بین‌الملل غربی مبتنی بر ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی غرب با عنوان نظم بین‌الملل مبتنی بر قواعد^۲ یا نظم بین‌المللی لیبرال به رهبری آمریکا می‌داند که باید در

1. Shader

2. Rules-Based International Order

حفظ و استمرار آن بکوشد که در دوره دونالد ترامپ (۲۰۲۱-۲۰۱۷) به شدت آسیب دید. هرگونه تهدیدی از جمله آن چه انگلیس و آمریکا آن را تهدید قدرت‌های تجدیدنظرطلب و ستیزه‌جو در سطح جهان می‌نامند، علیه این نظم می‌تواند به معنای سست شدن بنیان‌های منافع غرب در جهان باشد که نیازمند حضور مؤثرتر آمریکا و انگلیس است (Hug, 2020:4). لذا حضور جهانی انگلیس در شرایطی که آمریکا دیگر امکان یا تمایلی برای مداخله مؤثر در بحران‌های جهانی ندارد، از اهمیت مضاعفی برخوردار می‌شود.

بنابراین، از مجموعه این اقدامات چنین استنباط می‌شود که در این شرایط بحث موازنه قدرت در خلیج فارس بار دیگر موضوعیت پیدا خواهد کرد؛ زیرا همه این اقدامات برای آمادگی جهت مقابله و یا در مقابل یک قدرت دیگری تدارک دیده شده‌است. به نظر می‌رسد ایران به دلیل موقعیت و حضور مستقیم‌اش در منطقه در اولویت نخست توجهات در این زمینه قرار دارد. همان‌گونه که بررسی شد، در معادلات روابط قدرت در نظام بین‌الملل دو اصل را می‌توان با احتمال بالا قطعی فرض کرد؛ یکی طبیعت خلأ قدرت که گرایش به پر کردن سریع و فوری دارد و دوم، تمرکز قدرت یا جایگاه برتر یک بازیگر (یا بلوک قدرت) در یک منطقه یا در سطح نظام جهانی که به‌طور معمول باعث ایجاد چالش و تعارض از سوی سایر بازیگران خواهد شد (فالتزگراف و دوئرته، ۱۳۸۹: ۱۵۳-۱۳۶). این مفاهیم در مورد خلیج فارس به‌طور عینی موضوعیت دارد. توجهات آمریکا به سمت تهدید بزرگ‌تر چین در شرق آسیا و بازار بزرگ آن منطقه برای منافع تجاری این کشور از یک سو و نیز کاهش نسبی اهمیت نفت خلیج فارس برای این کشور به دلیل افزایش تولید داخلی و تبدیل شدن آن به صادرکننده نفت از سال ۲۰۱۷، که در مجموع از آن به گرایش به شرق و آسیا یاد می‌شود، زمینه‌ساز مفهوم خلأ قدرت در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه است. این درحالی است که بحث موازنه قدرت در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه نیز روی دیگر سکه است؛ زیرا کاهش حضور یک قدرت در این منطقه، توازن قدرت را در این ناحیه تغییر خواهد داد. به همین دلیل، معادلات منطقه به‌خصوص پس از اعلام خروج آمریکا از عراق و افغانستان در دولت‌های سه‌گانه اخیر در آمریکا (از ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۲) که همگی مؤید دو تصمیم مهم آمریکا برای خروج از خلیج فارس و گرایش به شرق است، به مناظره‌هایی در داخل آمریکا، اروپا و منطقه در خصوص تغییر موازنه قدرت به سود ایران دامن زده‌است (Roberts&Ghazi Almahri, 2019). هم‌چنین، افزایش تنش‌ها در سال‌های اخیر به‌ویژه پس از بحران در سوریه (۲۰۱۱)، استمرار بی‌ثباتی در عراق (حملات به پایگاه‌های آمریکا)، ناآرامی و تنش و سپس حاکمیت طالبان در افغانستان (۲۰۲۱) و در نهایت، استمرار وضعیت آشفته در یمن (۲۰۲۲-۲۰۱۴) به این نگرانی در غرب

از جمله آمریکا و انگلیس دامن زده‌است که این بی‌ثباتی‌های مستمر بدون حضور آمریکا تشدید نیز خواهد شد.

لذا تصور بر این است که با حاکمیت بلامنازع ایران در منطقه، هیچ کشور دیگری امکان برقراری توازن در مقابل ایران را نخواهد داشت، به‌خصوص که برخی حتی معتقدند: «تقویت حضور نیروی دریایی ایران در خلیج عدن و نزدیکی تنگه باب المندب و ورودی دریای سرخ و قسمت جنوبی آبراه کانال سوئز به معنای استیلای ایران در این منطقه و تهدیدی علیه کشتیرانی و جریان آزاد صدور نفت و گاز است.» (Cordesman, 2019). این بدین معناست که حتی عادی‌سازی روابط اعراب با رژیم صهیونیستی در چارچوب توافقات ابراهیم^۱ نیز نمی‌تواند دستاورد سریع و قاطعی برای ایجاد تعادل در توازن قدرت به سود غرب داشته باشد زیرا مقاومت افکار عمومی در منطقه خود یک مانع مهم در این زمینه است. استراتژی دولت اوباما، ترامپ و بایدن مبنی بر «موازنه از بیرون»^۲ نیز نمی‌تواند از یک‌سو، از شدت بحران‌های موجود و وقوع مناقشات نظامی احتمالی در آینده جلوگیری نماید و از سوی دیگر، در مقابل قدرت نامتقارن ایران در منطقه توازنی ایجاد نماید. به همین دلیل، در یک بررسی اجمالی می‌توان گفت که از نظر آمریکا و انگلیس مهار ایران باید به‌صورت همه‌جانبه باشد و در غیاب قدرت برتر دیگری در منطقه، انگلستان می‌تواند این نقش را به‌طور مستقیم ایفا نماید. در همین زمینه، در متن سند راهبردی بریتانیای جهانی انگلیس تا سال ۲۰۳۰ در مورد آن چه از آن تهدید ایران یاد شده، گفته شده است:

«به‌عنوان یک اولویت، ما به همکاری با شرکای خود در مورد یک تلاش دیپلماتیک تجدید یافته مذاکرات برجام] باهدف جلوگیری از دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای، پاسخ‌گو ساختن ایران به- خاطر تحرکات بی‌ثبات کننده‌اش در منطقه، از جمله از طریق نزدیکی بیشتر با کشورهای منطقه ادامه خواهیم داد.» (Global Britain in a competitive age, 2021).

همان‌طور که از این عبارت پیداست، ائتلاف واتحاد با کشورهای منطقه برای مقابله با نفوذ ایران یکی از اولویت‌های سیاست خارجی انگلیس در منطقه خواهد بود. این اولویت (مقابله با تهدید ایران)، به نظر می‌رسد که از نظر سیاستمداران در لندن می‌تواند نقش نزدیک‌کننده بین دیدگاه‌های دوسوی آتلانتیک و در تحکیم محور روابط ویژه انگلیس و آمریکا نیز ایفا نماید که در دوره ترامپ آسیب دید و با آمدن جوزف بایدن در سال ۲۰۲۱، باتوجه به فاصله رفتاری و سیاسی بین رهبران دوکشور (حتی بین بایدن و ریشی سوناک) و تأکید بر اهمیت توافق ایرلند، بر نگرانی‌های بین دوکشور افزوده شد.

1. The Abraham Accords

2. Offshore Balancing

هرچند که با توجه به چشم‌انداز احتمال توافق هسته‌ای ایران و غرب (مذاکرات رفع تحریم‌ها)، سند استراتژی امنیت ملی و دفاعی بریتانیا گفته است که لندن، تهران را به ایفای نقش سازنده در امور منطقه به‌خصوص در جنگ علیه افراط‌گرایی اسلامی خشونت‌آمیز تشویق خواهد کرد. در همین راستا، نکته جالب در این زمینه، دیدگاه دولت بریتانیا در رابطه با کار اقتصادی با ایران است که در جهت به ظاهر متفاوت مطرح شده است. بر این اساس، نظرات و توصیه‌های وزارت خزانه‌داری انگلیس در سپتامبر ۲۰۲۱ برای ترغیب شرکت‌های انگلیسی برای کار با ایران واجد اهمیت شایانی است:

«دولت بریتانیا از گسترش روابط تجاری با ایران حمایت می‌کند و بخش تجاری بریتانیا را تشویق می‌کند که از فرصت‌های تجاری با ایران در شرایط لغو تحریم‌ها استفاده کند... چشم‌انداز مثبتی در روابط تجاری بریتانیا- ایران وجود دارد. ایران بزرگ‌ترین بازار جدید برای اقتصاد جهانی در یک دهه آینده است که فرصت‌های قابل توجهی را در اختیار بسیاری از بخش‌ها قرار می‌دهد... ذخائر نفت و گاز ایران عامل مهمی در رشد اقتصادی خواهد بود.» (UK Treasury Guidance, 2021).

به نظر می‌رسد که دولت انگلیس، با نگاهی به چشم‌انداز حصول توافق هسته‌ای، جایگاه خاصی را برای گسترش روابط اقتصادی با ایران قائل شده است تا به موازات تلاش‌های نظامی و امنیتی برای مهار ایران در منطقه، زمینه‌های نزدیکی و افزایش پیوستگی‌های این کشور با نظام جهانی را نیز فراهم سازد. ضمن این‌که، این مهم در راستای سیاست جهانی بریتانیا برای گسترش روابط اقتصادی در دوره خروج از اتحادیه نیز معنا و مفهوم می‌یابد.

نکته دیگر، برگزیت و امضای توافقات تجارت آزاد یا آن چیزی است که بریتانیا از آن با عنوان گسترش و تعمیق تجارت این کشور در سراسر جهان یاد می‌کند. این موضوع نه تنها در مورد روابط تجاری انگلیس و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس با حجم ۳۰ میلیارد پوندی اهمیت دارد بلکه در سایر مناطق جهان نیز دارای اهمیت مشابهی است. منافع تجاری قدرت‌های بزرگ - هم‌چون منافع کمپانی هند شرقی در قرن هفدهم میلادی - محور و اساس حضور نظامی آن‌ها به‌شمار می‌رود. چنان‌چه انگلستان بخواهد در دوره خروج از اتحادیه درصدد گسترش تبادلات و تجارت با دنیا به‌صورت پایدار و درازمدت باشد نیازمند حضور کشتی‌های نظامی خود در سراسر جهان به‌خصوص در منطقه خلیج فارس و اقیانوس آرام خواهد بود تا امنیت این روابط تجاری و مسیرهای آن را تضمین نماید.

ملاحظه دیگری که در این زمینه مهم به نظر می‌رسد، همکاری و هماهنگی انگلیس با آمریکا است که همواره یکی از متغیرهای اصلی در تعیین سمت و سوی سیاست خارجی این کشور بوده است. خروج آمریکا از خلیج فارس و توجه به هند و اقیانوس آرام بخشی از همکاری‌های این دو کشور است

که قرار است انگلیس ضمن پر کردن خلأ آن در خلیج فارس، با کمربند امنیتی از طریق حضور در اقیانوس هند - پایگاه دیه‌گوگارسیا- در تکمیل حضور آمریکا در اقیانوس آرام نیز ایفای نقش نماید که کل این مناطق، در دوره‌ای که از آن به انتقال تمرکز قدرت از غرب به شرق^۱ یاد می‌شود، در اختیار این دو کشور باشد. این موضوعی است که در اسناد مهم مربوط به سیاست خارجی و دفاعی انگلیس به آن اشاره شده است. از سوی دیگر، افزایش قدرت چین در منطقه نیازمند حضور نظامی است که بتواند موازنه قدرت در شرق را نیز تعدیل نماید و کنترل مؤثرتری بر کنش‌های نظامی چین اعمال نماید. لذا مشخص می‌شود که بریتانیا، در چارچوب راهبرد کلان این کشور موسوم به بریتانیای جهانی، در صدد بازگشت نظامی مجدد به خلیج فارس و تمرکز بیشتر بر این ناحیه از جهان در راستای ایفای نقش رهبری منطقه و جهان است. مهار ایران و یا ایجاد موازنه در مقابل ایران مرکز اصلی این سیاست کلان انگلیس است. این که بریتانیا تمایل دارد در مقابل قدرت برتر ایران در منطقه و در راستای مهار آن نقش جدی‌تر و فعال‌تری ایفا نماید یک موضوع است اما این که چقدر بتواند در این زمینه به‌تنهایی و بدون کمک آمریکا موفق شود، موضوع دیگری است که باید منتظر ماند و دید.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار با نگاهی نوواقع‌گرایانه و با استفاده از مفاهیم سه‌گانه نظام منطقه‌ای، خلأ قدرت و موازنه قدرت در منطقه خلیج فارس، سیاست خارجی انگلیس در دوره جدید مورد تحلیل و بررسی قرار گرفت. بررسی‌های صورت گرفته نشان داد که انگلستان هرچند در سال ۱۹۷۱ با تعطیلی پایگاه‌های نظامی‌اش از منطقه خارج شد اما در عمل به شیوه‌های دیگر از جمله؛ انعقاد موافقتنامه‌های نظامی، تسلیحاتی-آموزشی و مشارکت در ائتلاف‌های نظامی به رهبری آمریکا به حضور مؤثر و تعیین‌کننده خود در تحولات این منطقه، ادامه داده است. اما از سال‌های ۲۰۱۱ و با استراتژی جدید آمریکا در جهت کاهش تعهدات در خاورمیانه و گرایش به شرق آسیا برای مقابله با تهدید چین موسوم به سیاست چرخش به آسیا، نگرانی انگلیس در مورد ایجاد خلأ قدرت در منطقه خلیج فارس تشدید شد. در شرایط پیچیده امنیتی در این منطقه و تعدد بازیگران ذی‌نفوذ و نگرانی از حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای باعث ایجاد نگرانی جدی در مورد امکان آشوب و بی‌ثباتی و درگیری‌های بالقوه در این منطقه شده است. گسترش ناامنی و درگیری‌های نظامی آخرین چیزی است که در این شرایط می‌تواند منافع امنیتی و اقتصادی غرب را نیز با خود به سمت نابودی ببرد. با همه‌پرسی برگزیت در سال ۲۰۱۶ و استراتژی

^۱. Power Shifting

کلان انگلیس موسوم به بریتانیای جهانی، سیاست چرخش به خلیج فارس برای پرکردن خلأ حضور آمریکا و مقابله با برتری ایران در معادلات قدرت در منطقه خلیج فارس در دستور کار دولت انگلیس قرار گرفته است اما باید افزود که در واقع، حضور و نفوذ انگلستان در خلیج فارس هیچ‌وقت از بین نرفته است. لذا در مجموع، در این دوره انگلیس در راستای حفظ صلح و امنیت در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه و نظام بین‌المللی اقدام به تقویت حضور نظامی خود با تأسیس پایگاه‌های نظامی جدید، تشکیل ائتلاف و اتحاد با کشورهای منطقه، فروش تسلیحات به آن‌ها و قراردادهای همکاری و آموزش نظامی سعی کرده‌است به صورت مستقیم برای ایجاد تعادل قدرت در مقابل ایران تلاش نماید. به-طور کلی برای این استراتژی انگلستان می‌توان اهداف و اولویت‌های زیر را در نظر گرفت:

- کمک به رهبری آمریکا و ایفای نقش جهانی در راستای استراتژی بریتانیای جهانی (با مرکزیت خلیج فارس)؛
- مقابله با قدرت و نفوذ ایران در نظام موازنه قدرت منطقه‌ای در خلیج فارس؛
- جلوگیری از مناقشات احتمالی و تأمین امنیت آبراه بین‌المللی هرمز به منظور حفظ جریان آزاد نفت و تجارت و منافع اقتصادی انگلیس؛

از سوی دیگر، انگلیس می‌داند که بدون تعامل با ایران به‌عنوان قدرت برتر و تأثیرگذار منطقه امکان تأمین اهداف بالا برای این کشور وجود ندارد. به همین دلیل، همکاری و تعامل اقتصادی و تجاری و حتی همکاری‌های امنیتی در چارچوب ساختار امنیتی جدید در منطقه با حضور ایران، در سیاست خارجی این کشور از جایگاه مهم و متوازی برخوردار است. هرچند باید افزود که حضور مستقیم نظامی انگلیس در خلیج فارس اولویت اصلی خواهد بود.

منابع و مأخذ

فارسی:

- سیف زاده، سید حسین (۱۳۷۶)، نظریه پردازی در روابط بین الملل: مبانی و قالبهای فکری، تهران: انتشارات سمت،
- باربر، جیمز و اسمیت، مایکل (۱۳۸۸)، ماهیت سیاست‌گذاری خارجی در دنیای وابستگی متقابل کشورها، سیف زاده، سیدحسین (م)، تهران، نشر قومس

- حسینی متین، سیدمهدی(۱۳۹۶)، " ساختار و سیاست خارجی؛ بررسی های داخلی مخالفت با برجام در آمریکا"، فصلنامه مطالعات سیاست خارجی تهران، سال دوم، تابستان ، شماره ۵.
- حسینی متین، سید مهدی(۱۳۸۹)، سیدمهدی، رویارویی آمریکا با ایران پس از جنگ سرد، تهران: ابرار معاصر
- فالترگراف، رابرت و دنورتی، جیمز (۱۳۷۳)، نظریه های متعارض در روابط بین الملل، طیب، علیرضا و بزرگی، وحید (م). تهران: نشر قومس
- قاسمی، فرهاد(۱۴۰۱)، نظریه های روابط بین الملل و مطالعات منطقه‌ای (ویرایش اول)، تهران: نشر میزان
- مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۹۹)، مبانی نظری تبیین و تحلیل سیاست خارجی، تهران: انتشارات سمت

انگلیسی:

- Barzegar, Kayhan(20210), "The Balance of Power in the Persian Gulf: An Iranian Perspective", *Middle East Policy*, vol. XVII. no. 3. (Fall): 74-87.
- Bkklkllll, I obrtt(2022), "The US Pivot to Asia and American Grand Strategy", **Council of Foreign Relations**, At: [https://www.cfr.org/project/us-pivot-asia-and-american-grand-strategy,\(1/7/2022,\(](https://www.cfr.org/project/us-pivot-asia-and-american-grand-strategy,(1/7/2022,()
- BrnnnaaaEnyyooopddaa, "Balance of Power", At: <https://www.britannica.com/topic/balance-of-power> (2/7/2022,(
- Cohnn, Arlll(2020), "American's Global Reach and the Energy Security", , **Center for Global Policy**, Special Report ,September. At: <http://newlinesinstitute.org/wp-content/uploads/Strategic-Vacuum-Special-Report.pdf> (1/7/2022.(
- Consrrvvvvhhome(2016)"Brexit: A Vision of a Global Britain", A vssoon of a Global Britain Conference speech, 2 October , At: <https://conservativehome.com/2016/10/02/britain-after-brexit-a-vision-of-a-global-britain-theresa-mays-conservative-conference-speech-full-text/> (4/7/2022.(
- Cordmmm, A... (2019), "The Strategic Threat from Iranian Hybrid Warfare", **CSIS**, , June 13. At: <https://www.csis.org/analysis/strategic-threat-iranian-hybrid-warfare-gulf>, (5/7/2022.(
- Edwards, A. (2014) **Dual Containment Policy in the Persian Gulf**, New York: Palgrave Macmillan
- Ehhhhmm, A. (2013), "The Dynamics of Change in the Persian Gulf: Political Economy, War and Revolution", edited by A. Ehteshami, (1st ed.), London: Routledge.
- nnnn W. Tyoo(2020), "The Persian Gulf, 1617-2019", in **Routledge Handbook of Persian Gulf Politics**, edited by Kamrava, Mehran, New York: Routledge
- Goddrrg, Jffryy, (2016), "The Obama Doctrine", **The Atlantic**, April. At: <https://www.theatlantic.com/magazine/archive/2016/04/the-obama-doctrine/471525/> (4/7/2022(

- Haass, Richard, (2017), **A World in Disarray; American Foreign Policy and the Crisis of the Old Order**, New York: Penguin Press
- MM Govrrnmmt(2021), “Godll Brnnnmn a oompvvvvvvgge; The Inggdddd Rvvwwwf Suuryyy fff nee, vvvooomnt nnd oorggg Poyyy, aa rch. At: <https://assets.publishing.service.gov.uk/>
- uu g, Admn(2020), “ nndnrng Brnnnm roe nn a hnnngnrng wordd Prnrppss (nnd prosss for Godll Brnnnm **The Foreign Policy Centre (FPC)**, September . At: <https://fpc.org.uk/wp-content/uploads/2020/09/The-principles-for-Global-Britain-publication.pdf> . (4/7/202
- Kapitonenko, Mykola, (2022), **International Relations Theory**, London & New York: Routledge
- Klieman, Ahron (2015), **Great Power Politics and Geopolitics; International Affairs in a Rebalancing World**, Springer International Publishing Germany .
- uu nz, nnnne(1996), “Brsss Post –Wrr Srrng Crs””, nn**Adventures in Britannia: Personalities, Politics, and Culture in Britain**, edited by William Toger Louis, London: I.B. Tauris
- Louss, W. Rogrr(2003), “The British Withdrawal from the Gulf, 1967–71,” **Journal of Imperial and Commonwealth History**, 31/1 (2003), pp. 83–108.
- Lynhh, aa rk(2013), “The ddd dee Ettt Powrr ccc uum”, **Foreign Policy**, October 25. At: <https://foreignpolicy.com/2013/10/25/the-middle-east-power-vacuum/>
- nn yyy Jmn2(2009), “Brnnnmnd hle Guff Shkkhdoms, 1820–1971: The Politics of Prooooo”, **Center for International and Reginal Studies**, Georgetown University of Qatar, Occasional Paper, No. 4,
- Prrrr son, J.E. (2009). “Brnnnmnd hle Guff: At hle Prpphry of Empr”, nn **The Persian Gulf in History**, edited by Potter, L.G., New York: Palgrave Macmillan https://doi.org/10.1057/9780230618459_15
- Robrrs.. nnd Ghzzi Amrhhri S.(2020), “The ” s InggddddRvvwwvnd hle Guff Ssssss, **Kings College London**, 19 July. At: <https://www.kcl.ac.uk/the-uks-integrated-review-and-the-gulf-states>
- Snndrrs, vvv dd(1998), “Inrrnoooll Roooo: ooo Raassn nnd ooo Lbrrssn”, in **A New Handbook of Political Science**, London: Oxford University Press
- Shohei, Sato (2009), “Brnnnm ccc ssoo oo Whhrrw from hle PrsnnnGuff, 1964–68: A Prrrrr nnd a Puzzee,” **Journal of Imperial and Commonwealth History**, 37/1, pp. 99–117
- The nnnllll l mss, (2022) “KK oo suffrr hgh nfooo ongr hlnn ohrr noons, warns Byyyy, 29 Jun.. At: <https://www.ft.com/content/fb5c5c-db8a-45f1-bb0a-df1a3a759462>
- The Gurr dnn(2004)“Brrrr onfrms EU rffr nndum u-uurn”, 20 Aprll . At: see tt: <https://www.theguardian.com/world/2004/apr/20/eu.politics6>
- The Gurr dnn(2013), “vvv dd Cameron's EU speech - full xxx”, 23 Jnnury 2013. At: <https://www.theguardian.com/politics/2013/jan/23/david-cameron-eu-speech-referendum>, (8/5/2022(
- The Tmss (2022), “aaa mkkrr shkkh BBJ hnddd ovrr €1m nn aarrrr bggs — yet ggonss ovrr a €5 pp, 3 July. At: <https://www.thetimes.co.uk/article/dealmaker-sheikh-hbj-handed-over-1m-in-carrier-bags-yet-agonises-over-a-5-tip-lfrdl5tn>

- Tossni, J. (2019) "The UK in the Persian Gulf – Historical Involvement and Military Presence", **UK Defence Journal**, July 26. At: <https://ukdefencejournal.org.uk/the-uk-in-the-persian-gulf-historical-involvement-and-military-presence/>
- UK Government, (2015), "Oil Security Strategy and Security Review 2015; A Secure and Prosperous Nation", November. At: https://assets.publishing.service.gov.uk/government/uploads/system/uploads/attachment_data/file/478936/52309_Cm_9161_NSS_SD_Review_PRINT_only.pdf
- UK National Audit Office, (2018), "The Equipment Plan 2017 to 2027", 31 January. At: <https://www.nao.org.uk/wp-content/uploads/2018/01/The-Equipment-Plan-2017-to-2027.pdf>
- UK Treasury (2021) "Doing Business with Iran: Trade and Export Guide", Updated 2 September. At: <https://www.gov.uk/government/publications/doing-business-with-iran/frequently-asked-questions-on-doing-business-with-iran> (5/7/2022).
- Waltz, Kenneth, (1979), **Theory of International Politics**, New York: McGraw-Hill
- Waltz, J. C. (1968), "The Structure of Foreign Relations", **Political Quarterly**, Volume 39, Issue 3
- Waltz, J. C. (1971) "Bridging the Gulf", **Political Quarterly**, Volume 42, Issue 3.
- Wright, John, (1973), "The International System of the Persian Gulf", **Asian Affairs**, Volume 4, Issue 3



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی